

در بیست سالگی آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران در برلن

گفتگوی ناصر مهاجر با مهران پاینده، رضا یگانه و عباس خداقلی ✖

در واقع افراد متعلق به دو نسل و با تجربیات متفاوت، دست در دست هم گذاشتیم. يك نسل با انقلاب پا به میدان مبارزه گذاشته بود و يك نسل پیش از انقلاب درگیر مبارزه شده بود. بعضی از ما تجربه‌ی فعالیت در خارج از کشور را هم داشتند و عضو کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی بودند. ترکیب ما از نظر جنسیتی هم جالب بود. همان‌طور که خودتان در شروع بحث اشاره کردید، ما شش زن و پنج مرد بودیم. همه‌مان چپ.

این گفتگو در ۱۵ آوریل ۲۰۰۷ صورت گرفت؛ در برلن. پیش از ترک پاریس از مهران پاینده خواهش کرده بودم به همکارانش بگویند که در پی شناختن بهتر و شناساندن بیشتر آرشیو اسناد پژوهش‌های ایران - برلن هستم و سپاسگذار می‌شوم اگر چند تنی از دست‌اندرکاران آن نهاد به گفتگو با من بنشینند. او پیام مرا با دوستانش در میان گذاشت؛ نیز زمان و مکان نشست را. آنچه پیشرو دارید چکیده‌ی گفتگو با سه تنیست که آن شب در آرشیو حضور یافتند. عباس خداقلی در نیمه‌ی بحث خود را به آرشیو رساند و به همین دلیل در پایان گفتگو پدیدار شده است.

ناصر مهاجر: پیش از آغاز گفتگو دلم می‌خواهد بدانید سپاسگذاران هستم که پذیرفتید با من به گفتگو بنشینید. آرشیو شما / آرشیو ما، یکی از مهم‌ترین نهادهایست که در تبعید شکل گرفته و برجا مانده. منشاء خدمات زیادی هم بوده. اما تاریخچه و چند و چون شکل‌گیری و زندگی آن چندان شناخته شده نیست. پس اجازه دهید از همین جا آغاز کنیم. تا جایی که من میدانم، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران در ۲۹ ماه مه سال ۱۹۹۲ (۸ خرداد ۱۳۷۱) بنا نهاده شد. باز تا جایی که میدانم، بنیان‌گذاران ۱۱ تن بودند؛ شش زن و پنج مرد، همه پناهنده‌ی سیاسی و بیشتر کسانی که پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ایران را ترک کرده‌اند. و باز تا جایی که میدانم، همه‌ی این ۱۱ تن، چپ‌گرا بودند؛ مستقل و منفرد. نخستین پرسش‌م این است: چرا و به چه دلیلی چنین کانونی برپاساختید؟ چه ضرورت‌هایی را احساس می‌کردید که

دست به این کار زدید؟ فکر اولیه‌تان چه بود؟ رایزنی‌های اولیه‌تان چه بود؟ درك یگانه‌ای داشتید و یا با مقدمه‌های گوناگون به نتیجه‌ای مشترکی رسیدید؟

• مهران پاینده: با تشکر از شما که وقت‌تان را صرف این کار می‌کنید و آرشیو را قابل دانستید که راجع به آن کاری انجام دهید و به هر صورت این بخش از کار آرشیو را به عهده گرفته‌اید. در مورد نکته‌ی اولی که شما گفتید، باید بگویم ما ۱۱ نفر، همه‌مان حداقل پناهنده نبودیم. این برای ثبت در تاریخ!!!

ناصر مهاجر: من این نکته را به نقل از بیانیه‌تان آوردم: «ما جمعی از پناهندگان ایرانی...»

• مهران پاینده: به هر صورت هر ۱۱ نفرمان در موقعیت پناهندگی نبودیم. یک نفر از ما پناهنده نبود. اما داستان شکل‌گیری ما: شروع بحث‌هایی که سرانجام منجر به تشکیل آرشیو شد، برمی‌گردد به سال ۹۰. در آن سال عده‌ای از دوستان، ضرورت یک کار جمعی را که به نوعی معطوف باشد به ایجاد کتابخانه، احساس می‌کردند. وجود مرکز و مکانی که آدم‌ها دور هم جمع شوند، با هم حرف بزنند، تبادل افکار بکنند، به طور جدی محسوس بود. آدم‌های مختلفی بودند که در این بحث‌ها شرکت می‌کردند. در بعضی جلسات، تا جایی که یادم می‌آید، حدود ۲۰ نفر می‌آمدند. مجموع کسانی که در بحث‌ها شرکت می‌کردند، به بیش از ۳۰ نفر می‌رسید.

ناصر مهاجر: بحث‌های‌تان را در کجا برگزار می‌کردید؟

• مهران پاینده: دو جلسه‌ی اولش در خانه‌ی یکی از دوستان بود که هنوز هم با ما کار می‌کند. بعد، جلسات را در یک کافه برگزار کردیم. نظرات مختلفی مطرح بود که وارد جزئیاتش نمی‌شوم. زیاد وقت می‌برد. از مجموعه‌ی آن نظرات، یک نظر کسانی را پیدا کرد که آن را اجرا کنند و به پیش ببرند. آن نظر عبارت از این بود که یک آرشیو اسناد داشته باشیم با یک کتابخانه در کنارش. این نظر اساساً متکی بر چند نکته بود: که ما اصولاً مردمی هستیم بدون حافظه‌ی تاریخی. مردمی هستیم فراموشکار. مردمی هستیم که کمتر می‌توانیم تجربه‌های گذشته‌مان را، حتی تجربه‌های گذشته‌ی نزدیکمان را به نسل پس از خودمان منتقل کنیم. یا طوری منتقل کنیم که آن‌ها بتوانند نسبت به آن واقف شوند، بر کم و کیف آن مسلط شوند و بتوانند دنباله‌ی کار را بگیرند. این فراموشی هنوز هم به طور جدی گریبان‌گیر ماست.

نمونه‌ها بیش خیلی زیاد است. مثلا جنبش زنان اگر بخواهد کار بکند، باید در اسناد تاریخی بگردد تا ببیند که ۵۰ سال پیش زنان ایران چه می‌کردند. یا وقتی در سال ۱۳۴۱ مساله‌ای ارضی مطرح شد، محققین باید می‌رفتند و می‌گفتند که مسئله‌ی اصلاحات ارضی يك بار هم به طور رسمی در ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۴ از طرف حکومت مطرح شد. چیزی که زمان محمد رضا شاه پهلوی به اجرا درآمد، اولین بار در زمان رضاشاه مطرح شده بود. این وسط یک چیز گم شده بود. فراموش شده بود. انگار جزو تاریخ ما نبود. چپ‌ها وقتی می‌خواستند ببینند مساله اصلاحات ارضی‌ای که محمد رضا شاه مطرح کرده چیست و درباره‌ی تقسیم زمین چه باید بگویند، احتمالا باید می‌رفتند در یکی از کتابخانه‌های معظم اروپا و آمریکا می‌گشتند تا اسناد جنبش چپ ایران ۶۰ سال پیش را پیدا کنند. بله، در این مورد هم حرف زده شده است. فراموشی در جنبش چپ خیلی روشن خودش را نشان می‌داد. در واقع هر نسلی باید از صفر شروع می‌کرد. بدون تجربه باید شروع می‌کرد. تازه اگر چیزی هم پیدا می‌کرد، چه بسا سینه به سینه و نسل به نسل گفته شده بود. چیزی که همین امروز هم آن را می‌بینیم. مثلا وقتی درباره‌ی انجمن‌ها صحبت می‌شود، در یک تاریکی عجیبی فرومی‌رویم. انجمن‌هایی که زمان مشروطیت داشتیم، اصلا شناخته شده نیستند. در حالی که آن‌ها بخش مهمی از زندگی جامعه بودند. آدم‌ها با آن‌ها کار و زندگی می‌کردند. این فراموشی یا عدم آگاهی از گذشته، به خصوص در مورد ایرانیانی که سال‌های سال در خارج از کشور زندگی کرده بودند، خیلی جدی‌تر بود. برای شخص من به‌خصوص، داستان ایرانیانی که از دیرباز در آلمان زندگی می‌کردند، سابقه‌ی فعالیت‌شان، کارهای‌شان، مبارزات‌شان به شدت در تاریکی بود. هنوز هم هست. کمتر کسی می‌داند که خلیل ملکی در دورانی که در آلمان تحصیل می‌کرد، چطور زندگی می‌کرد. جز یکی دو سند کوتاه که به یمن کوشش احمد مهاد پیدا شده، تقریبا هیچ چیز از زندگی او در آلمان معلوم نیست. این سبب می‌شد که آدم به این نتیجه برسد که در مقابل این جریان غالب فراموشی و گم‌شدگی، باید کاری بکند. قطعا می‌دانستیم که این یک کار دوران‌ساز نیست! کاری نیست که همه چیز را زیر و رو کند. ولی تصورمان این بود که يك چنین گام‌های کوچک، وقتی کنار هم قرار بگیرند و اگر قرار بگیرند، می‌تواند این فراموشی تاریخی را، این گسست‌های مداومی را که در همین چند نسل خودمان و در نسل قبل از خودمان شاهدش بودیم، از بین ببرد. پلی بزند بین دیروز و امروز. دست کم نگذارد گسست دیگری اتفاق بیفتد. این حرف عمومی بود که درباره‌ی ضرورت به وجود آوردن آرشیو داشتیم.

ناصر مهاجر: آقای یگانه، انگار شما می‌خواستید چیزی بگویید؟

• رضا یگانه: بله. ضمن تشکر از شما آقای مهاجر که لطف کردید و وقت گذاشتید تا گوشه‌ی کوچکی از فعالیتِ فرهنگی ایرانیان خارج از کشور را در تاریخ ما ثبت کنید، می‌خواستم بگویم احتمالا پنجاه یا صد سال بعد کسانی پیدا می‌شوند که تجربه‌ی ما را مد نظر قرار دهند. من به شخصه خیلی دلم می‌خواست آدم‌هایی که قبل از ما، پنجاه یا صد سال پیش، دور از وطن‌شان زندگی می‌کردند، تجربه‌ی فعالیتِ خودشان را ثبت می‌کردند؛ حتما خیلی به درد ما می‌خورد. ببینید هفتاد هشتاد سال پیش در همین شهر برلن، مجله‌ی کاوه منتشر می‌شد. پیش از آن ایران‌شهر منتشر می‌شد. کاظم‌زاده‌ی ایران‌شهر، سید حسن تقی‌زاده، دکتر تقی ارانی و و در همین شهر زندگی می‌کردند. کتابخانه و چاپخانه‌ی در اینجا داشتند. اما ما وقتی آرشیو را راه انداختیم هیچ چیز درباره‌ی تجربه‌ی آن‌ها نمی‌دانستیم.

ناصر مهاجر: حق با شماست. برلن، شهریست که نزدیک به صد سال سابقه دارد در پذیرفتن و پناه دادن به ایرانیانِ مخالف استبداد و خواهان آزادی و دموکراسی. از کانون‌های اصلی روشنفکران آزادیخواه و کوشندگان راه تجدد و پیشرفت ایران بوده است؛ از آستانه‌ی مشروطیت تا امروز. از صنیع‌الدوله نویسنده يك کلمه گرفته تا بزرگ علوی در این شهر زندگی می‌کردند. مرکز مشروطه‌خواهان در دوره‌ی استبداد صغیر بود. همان‌گونه که اشاره کردید، کاظم‌زاده ایران‌شهر، محمد قزوینی و و و این شهر را برای کار و زندگی برگزیده بودند. سوسیالیست‌هایی چون وحیدالملک شیبانی در این شهر به اندیشه‌هاشان غنا بخشیدند. ستادِ سیاسی کمونیست‌های مستقلی چون مرتضی علوی و تقی ارانی و دیگران، اینجا بود. کاوه، فرنگستان، ایران‌شهر و حتا ستاره سرخ در این شهر انتشار می‌یافت. و باز همان‌گونه که اشاره کردید در اینجا چاپخانه و کتابخانه و قرائت‌خانه‌ی ایرانی داشتیم. لابد برخی از این نهادها ثبت شده بودند. در این باره هیچ پژوهشی انجام داده‌اید؟

• مهران پاینده: من شخصا دنبال این قضیه رفته‌ام. نه به دلیل آرشیو، مستقل از آرشیو و قبل از آرشیو. راحت بگویم هیچ نشانی پیدا نکردم. من مجله‌ی کاوه را در ایران دیدم؛ ولی در اینجا ندیدم. مجله‌ی فرهنگستان را در ایران دیدم؛ ولی در اینجا ندیدم. ردی از زندگی ارانی در برلن و اطلاع جدی‌ای از نشریه‌ی پیکار دوران حزب کمونیست ایران یا ستاره سرخ که در همین برلن منتشر می‌شد، پیدا نکردم. (اخیرا شنیدم که دفتر کار ارانی را پیدا کرده‌اند و یک

تابلو هم روی دیوار آن چسبانده‌اند.) فقط هم من نیستم که چیزی پیدا نکردم؛ جرمی بر گردن من نیست. وقتی چند شماره از مجله‌ی پیکار به همت آقای خسرو شاکری درآمد، منشاء تقریباً هیچکدامشان آلمان نبود. برخی از اسناد حزب کمونیست ایران که توسط آقای احمدی منتشر شد و یا بیان حق، در آلمان فراهم نشد. در این امر نه فقط مسئله‌ی گسست تاریخی و بی‌حافظه‌گی ایرانی‌ها که اساساً در نتیجه‌ی استبداد بوده، بلکه جنگ جهانی دوم و انهدام اکثر آرشیوها در جریان جنگ، دخیل است. احتمالاً به همین خاطر است که در پاریس یا در لندن راحت‌تر می‌شود این نوع اسناد را پیدا کرد. شاید به همین خاطر هم تقی‌زاده در لندن زندگی می‌کرد و یا مجتبا مینوی که ما حتا نشانی خانه و اسم خیابان‌شان را هم داریم. آن خیابان‌ها در برلن از بین رفته‌اند. خانه‌ها منهدم شده‌اند و خیابان‌بندی جدیدی به وجود آمده است. البته ما می‌دانیم که قبلاً در فلان محله‌ی برلن خیابانی بوده و در آن خیابان خانه‌ای بوده که مثلاً در آن خانه تقی‌زاده و دوستانش دفتر مجله‌ی کاوه را داشتند. اطلاعاتی که من دارم همین قدر است. با کسانی که در این زمینه بیشتر کار کرده‌اند یا حساسیت بیشتری داشته‌اند هم صحبت کرده‌ام. اطلاعات آن‌ها هم تقریباً در همین حدود است. در نتیجه پاسخ دقیق به سؤال شما به طور خلاصه این است: کار ما برای درست کردن آرشیو در برلن بر هیچ تجربه‌ی قبلی متکی نبود.

ناصر مهاجر: و مثل بسیاری دیگر از تجربه‌های ما ایرانیان از صفر شروع شد...

• مهران پاینده: یعنی سال‌ها باید بگذرد تا ما برسیم به سال ۱۳۶۸ و آقای ایرج افشار کتاب قبالی تاریخ را منتشر کنند و ما تازه بفهمیم که سال ۱۹۱۸ در برلن جلساتی بوده، صحبت‌های علمی و ادبی‌ای می‌شده و مثلاً آقای محمد علی خان جمال‌زاده در آن صحبت کردند؛ عزت‌الله خان هدایت صحبت کردند، آقای حبیب‌الله خان شیبانی صحبت کردند، آقای محمود غنیزاده صحبت کردند...

ناصر مهاجر: این‌ها را از آگهی‌های که در کتاب کلیشه شده درمی‌بینیم...

• مهران پاینده: کلیشه‌ی آگهی‌های تبلیغی که در آن زمان چاپ شده و نام سخنرانان در آن آمده، برخی از اشخاص مقیم برلن را به ما معرفی می‌کند. وجود این جلسات را من از طریق کتاب قباله تاریخ فهمیدم که در ایران درآمده؛ نه از پرسوجوهایم در برلن. و این

کتاب هم بعد از آنکه آرشیو تشکیل شد، به دست ما رسید. اما مسئله این است که ما تنها نسبت به بخش بسیار کوچکی از تجربه‌های تاریخی‌مان آگاهی داریم. بخش بسیار بسیار بزرگی گم شده. ما خواستیم که از گم شدن تجربه‌های دوران خودمان جلوگیری کنیم و به سهم خودمان با این فراموشی مقابله کنیم.

ناصر مهاجر: بر این نکته در یکی از چند بیانیه یا اعلامیه‌ای که داده‌اید تاکید داشته‌اید: «...تقلایی هرچند جزیی در برابر جریان غالب و سنتی شده‌ی به فراموشی سپردن کوشش‌ها و فعالیت‌های مختلف ایرانیان در داخل و به خصوص خارج از کشور...».

• مهران پاینده: بله. وارد ریشه‌های این گسستگی تاریخی و این فراموشی نمی‌شوم که این بحث دیگری است و جای دیگری می‌خواهد. نکته‌ی دومی که بنیاد کار بود، این بود که ما هر کدام مان احتیاج به یک چنین جایی داشتیم. جایی که بتوانیم به آن مراجعه کنیم و مطالب مربوط به ایران را که دنبالش هستیم، پیدا کنیم. به خصوص که با حکومتی روبه‌رو بوده و هستیم که هر سندی را که به سودش نباشد، سربه نیست می‌کند. جمع‌آوری این‌گونه اسناد و حفظ کردنشان هم اقدامی بود در مقابل سانسور و هم یک حرکتی که به احتیاجات روزمره خود ما پاسخ می‌داد. البته هر کدام مان کتابخانه‌ی کوچکی داشتیم. مجموعه‌های کوچک و بزرگ نشریه، اطلاعیه، اعلامیه که برای خودمان کم بود. همیشه کم می‌آوردیم. فکر کردیم اگر جایی باشد که بتوانیم همه‌ی موجودی مان را آنجا متمرکز کنیم، کار همه‌مان خیلی راحت تر می‌شود.

• رضا یگانه: سوای صحبت‌های مهران، چند نکته به ذهن من رسیده که دلم می‌خواهد برای‌تان بگویم. اول این که ایده‌ی آرشیو پیش از خود آرشیو وجود داشت. از زاویه‌ی تاریخی، یک نکته خیلی مهم است که بدانید: همه‌ی کسانی که در بحث‌های اولیه مشارکت داشتند و می‌خواستند پای چنین کاری باشند، تجربه‌ی شکست را از سر گذرانده بودند. تجربه‌ی شکست برای همه‌ی ما به این معنا بود که فعالیت در سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی تنها راه مبارزه نیست. اینکه از آن جمع اولیه بزرگ، تعداد معدودی بیرون آمد، آن یازده نفر، به این مفهوم بود که یازده نفر به رغم سن و سال متفاوتشان، می‌خواهند که...

ناصر مهاجر: از چند ساله بودید تا چند ساله؟

• رضا یگانه: از ۲۹ ساله که من بودم داشتیم تا ۴۰ و ۴۵ ساله که

سن و سالِ مهران و شهین نوایی بود.

ناصر مهاجر: ممکن است نام این یازده تن را بگویید؟

• رضا یگانه: ژاله احمدی، لوئیز باغرامیان، مهران پاینده، افسر جوادی، گلرخ جهانگیری، حمید حق‌دوست، عباس خداقلی، فرزانه سوری، شهین نوائی، حمید نوزری، رضا یگانه.

در واقع افراد متعلق به دو نسل و با تجربیات متفاوت، دست در دست هم گذاشتیم. يك نسل با انقلاب پا به میدان مبارزه گذاشته بود و يك نسل پیش از انقلاب درگیر مبارزه شده بود. بعضی از ما تجربه‌ای فعالیت در خارج از کشور را هم داشتند و عضو کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی بودند. ترکیب ما از نظر جنسیتی هم جالب بود. همان‌طور که خودتان در شروع بحث اشاره کردید، ما شش زن و پنج مرد بودیم. همه‌مان چپ. و همه از ضرورت ایجاد يك مرکز اسناد و يك کتابخانه خوب دم میزدیم. درباره‌ی نوع کتاب‌های کتابخانه اختلافی نداشتیم. اما در مورد اینکه دنبال چه نوع اسنادی باید برویم، اختلاف نظر داشتیم. و این بازتابی بود از دركِ آن موقع ما از دمکراسی. یک نظر می‌گفت باید دنبال جمع آوری اسناد مشخص و محدود باشیم و نه هر نوع سندی...

ناصر مهاجر: مراد از «اسناد مشخص و محدود»، اسناد مربوط به جنبش چپ ایران است؟

• رضا یگانه: نه تنها جنبش چپ، که در جنبش چپ هم اسناد مربوط به گروه‌ها و سازمان‌های مشخص و محدودی مد نظر بود. مشخصاً گروه‌ها و سازمان‌هایی که از جمهوری اسلامی حمایت نکرده بودند. در مقابل این نظر، نظر دیگری وجود داشت که ما آن را نمایندگی می‌کردیم. ما می‌گفتیم جمع‌آوری اسناد یعنی جمع‌آوری اسناد؛ صرف نظر از اینکه سند مربوط به چه فرد یا گروهی باشد و محصول چه مقطع تاریخی‌ای. می‌گفتیم تنها با این نگاه است که هم خودمان و هم دیگران امکان پیدا می‌کنند که تاریخ را آن‌طور که وجود داشته ببینند؛ در کلیت و جامعیتش.

ناصر مهاجر: آقای پاینده، می‌خواهید در این زمینه چیزی بگویید، یا من پرسش بعدی‌ام را طرح کنم؟

• مهران پاینده: من می‌توانم دو نکته به بحث رضا اضافه کنم. آنچه رضا از دموکراسی گفت، از مشکلاتِ مرحله‌ی اول کار ما بود. اینکه

سازمان‌دهی کار ما چطور می‌تواند مبنایی دموکراتیک داشته باشد، در اول کار مطرح شد. این جنبه‌ی نظری که رضا به آن اشاره کرد را اگر روشن نمی‌کردیم، نمی‌توانستیم کار عملی را شروع کنیم. باید روشن می‌کردیم که چه فهمی از سند داریم؛ از چیزهایی که برای دانستن، برای نگه‌داشتن و برای حفظ کردن مهم است. یکی از چیزهایی که خوشبختانه پذیرفته شد و تا جایی که می‌شد به عمل درآمد (مشکلاتی که در جریان عمل به وجود آمد را بعد می‌گویم) این بود که تمام چیزهای چاپی موجود را جمع کنیم؛ نه تنها چیزهایی که ظاهراً خیلی مهم است و سیاسیست! بلکه اسناد فرهنگی و حتا چیزهایی که به زندگی عادی و روزمره‌ی آدم‌های خارج از کشور مربوط می‌شود را. در نتیجه حالا کلی آگهی تبلیغاتی داریم؛ از آگهی‌های تبلیغاتی رستوران‌های ایرانی تا تعمیرگاه و آموزشگاه. این کار را کردیم که روزی بتوانیم بگوئیم ایرانی‌هایی که در اینجا زندگی می‌کردند، این جور غذا می‌خوردند، به این جور جاها می‌رفتند، سوار این جور ماشین‌ها می‌شدند، این تعداد تعمیرگاه داشتند و ...

ناصر مهاجر: کوشش برای گردآوردن سند در ربط با زندگی و تاریخ اجتماعی ایرانیان در تبعید و مهاجرت.

• مهران پاینده: بله در زمینه‌ی زندگی ایرانیان خارج از کشور تاکید خاصی داشتیم و همچنین هرچه مربوط به مسائل ایران می‌شد. این نوع فهم - اسمش را بگذاریم فهم مدنی از کار دموکراتیک - از روز اول و از اولین نشست‌ها مورد بحث و گفتگو بود. اجباراً باید پیش از شروع کار به نقاط مشترکی می‌رسیدیم که خوشبختانه رسیدیم.

• رضا یگانه: در این رابطه دو نکته احتمالاً مهم است که بد نیست به آن اشاره شود. یکی فهم ما از دموکراسی بود (در آن دوره) که ساختار رابطه‌ی درونی ما را روشن می‌کرد. نکته‌ی دوم توافق ما درباره‌ی جمع‌آوری بدون محدودیت اسناد و مدارک بود. و شاید برای‌تان جالب باشد که بدانید وقتی پای این کار رفتیم و به عنوان مثال اعلامیه‌های این گروه و نشریات آن سازمان را جمع‌آوری کردیم، اسمی که روی پرونده یا جعبه‌ی مربوطه گذاشتیم، به لحاظ شکلی، کپی همان اسمیست که آن سازمان و گروه روی اعلامیه و نشریه‌اش گذاشته بود. نه با دست اسم را بازنویسی کردیم و نه با ماشین چاپ. بلکه آن را به همان شکل، کپی کردیم و روی جعبه‌ی پرونده مربوطه چسباندیم. این پیشنهاد مهران بود. منظورم این است که فهم ما از دموکراسی این بود که حق هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آنچه به دست می‌آوریم، نداریم. ما سند را، هر سندی را به همان شکل که هست در معرض دید محقق

می‌گذاریم.

ناصر مهاجر: یعنی به امانت و امانت‌داری پای‌بندید و نیز به انتقال صحیح و سالم آنچه به دست‌تان می‌رسد به دیگران.

• مهران پاینده: برای پل زدن به گذشته و از بین بردن گسست تاریخی‌ای که به آن اشاره کردم؛ برای مقابله با فراموشی تاریخی و فقدان حافظه تاریخی، اجباراً باید این کار را می‌کردیم. هر چیز که مربوط به این زمانه می‌شود، باید حفظ شود تا در اختیار همگان قرار گیرد و خود به خود به نسل‌های آینده منتقل شود.

ناصر مهاجر: از این جمع ۱۱ نفره که آرشیو را بنیاد گذاشتند، چند تن پژوهشگر بودند یا هستند؟ و چند تن بیش از اینکه خودشان را پژوهشگر بدانند، خود را علاقمند به مطالعه می‌دانند و علاقمند به اینکه مرکزی وجود داشته باشد برای پژوهش در زمینه‌ی مسائل ایران. دوم، می‌خواهم بدانم از کسانی که آرشیو را بنیان گذاشتند، چند نفر اهل فن بودند؛ یعنی در بایگانی و کتابداری سررشته داشتند؟

• مهران پاینده: اینکه مشخصاً چند نفر و چه درصدی از ما اهل پژوهش بودند و هستند، از گفتنش معذورم. ارزیابی من می‌تواند درست یا غلط باشد. اما با قطعیت می‌توانم بگویم که همه‌ی کسانی که دور هم جمع شدند، اهل فعالیت سیاسی بودند. کسانی بودند که مسائل جاری اجتماع، مسئله‌ی مرکزی‌شان بود. و البته کسانی هم در میان ما بودند و هستند که به راستی اهل پژوهشند؛ البته به درجات مختلف. به این معنا، آن ۱۱ نفر طیفی را تشکیل می‌دادند که یا پژوهشگر بودند یا فعال سیاسی؛ ولی همه ضرورت ایجاد یک مرکز اسناد را حس می‌کردند و حاضر بودند برای آن مایه بگذارند. این نقطه‌ی مشترکی بود که ما را به هم وصل می‌کرد. ما در میان خودمان کسانی را داشتیم که برای‌شان جمع‌آوری سند مهم‌تر از هر کار دیگری بود. کسانی را هم داشتیم که سند را برای این می‌خواستند که کار سیاسی‌شان را پیش ببرند. و البته کسانی هم بودند که این دو را با هم می‌خواستند.

ناصر مهاجر: در میان شما ۱۱ تن زن و مرد بنیان‌گذار، چند آرشیویستِ کارآزموده وجود داشت. یک نفرتان را می‌توانم شناسم...

• مهران پاینده: آرشیویستی که تحصیلات آرشیو کرده باشد، نداشتیم. ولی من خودم یک کم بلد بودم. سابقه‌ی...

ناصر مهاجر: می‌دانم که شما این کاره بودید. اما می‌خواهم بدانم

کسانی دیگری هم بودند که در کار بایگانی یا کتابداری سررشته داشته باشند؟

• مهران پاینده: سررشته، اگر به معنای تخصصی‌اش منظور نظرتان باشد، باید بگویم نه. کسی در میان ما نبود که دوره‌ی کتابداری دیده باشد و تخصص بایگانی داشته باشد. ولی اگر سررشته به این معنا باشد که دوستانی بودند و هستند که تجربه‌ی عملی داشتند و برای کارهای تحقیقاتی^{۱۱۱۱}شان اجباراً بخش بزرگی از وقت و زندگی‌شان را در کتابخانه‌ها گذرانده بودند، چرا بودند کسانی که سررشته داشتند.

همین‌جا حتماً باید اشاره کنم که ما اصلاً گمان نمی‌کردیم، هنوز هم گمان نمی‌کنیم، که با ایجاد آرشیو شاهکار کرده‌ایم. کار ما نه اولین مورد در این زمینه بود و نه الزماً مهمترین مورد. البته امروز می‌توانم بگویم که در میان کل مراکز اسناد ایرانی خارج از کشور، آرشیو از همه بزرگتر است. و می‌دانیم خیلی از سازمان‌های سیاسی، آرشیوهای دارند که بعضی از قسمت‌هایشان، بسیار غنی‌تر از آرشیو ماست. در عین حال می‌دانیم که دولت‌های مختلفی که با ایران سر و کار داشته‌اند، آرشیوهای دربار‌ه‌ی مسائل ایران دارند که بسیار بسیار غنی‌تر از ماست. بخشی از این آرشیوها اصلاً در اختیار عموم نیست. بخشی در اختیار خواص است و به نظر می‌آید که بیشتر برای مخدوش کردن تاریخ از آن استفاده می‌کنند تا روشن کردن نکات تاریخی!

ناصر مهاجر: وقتی شما دست به کار شدید، از پاگرفتن مرکز اسناد و پژوهش ایرانی در پاریس چند سالی گذشته بود. می‌خواستم بدانم که پیش از به راه انداختن آرشیو با آنها به مشورت نشستید یا نه؟ تجربه‌ی آنها مورد توجه‌تان قرار گرفته بود یا نه؟ همفکری و هماهنگی با هم داشتید یا نه؟

• مهران پاینده: من دوستانی که مرکز اسناد پاریس را درست کردند (هوشنگ کشاورز صدر، شهرام قنبری و علی رهنما) از قبل می‌شناختم. تقریباً از اول کارشان با آنها بودم. نه اینکه جزو همکاران‌شان باشم، نه. ولی در جریان بحث‌هایشان بودم. در جریان جمع‌آوری سندهایشان بودم. در جریان تنظیم سندهایی که جمع کرده بودند، بودم. یعنی کاملاً از نزدیک با آنها رابطه داشتم. وقتی خواستیم برای اینجا اسم انتخاب کنیم، تصمیم گرفتیم همان اسم آنها را برای خودمان انتخاب کنیم؛ تمام و کمال، فقط برلن را به آن اضافه کنیم.

دلیل‌مان هم روشن بود. هم حق تقدم آنها را رعایت کرده بودیم و هم کوششی بود در این جهت که این نوع مرکز اسناد در شهرهای دیگر تشکیل شود. خیلی هم از آنها کمک گرفتیم؛ کمک فکری. ولی وقتی به مرکز ثبت انجمن‌های عام‌المنفعه برلن رجوع کردیم و درخواست ثبت مرکز اسناد و پژوهش‌های ایرانی در برلن را دادیم، با مخالفت روبه‌رو شدیم. آنها حاضر نبودند اینجا را به عنوان "مرکز" بپذیرند. رسماً به ما گفتند که "مرکز" نهادی‌ست که شعبه‌های مختلف دارد. تنها در این صورت می‌توانید از نام مرکز استفاده کنید که ثابت کنید در شهرها و کشورهای دیگر شعبه دارید...

ناصر مهاجر: این را قانون آلمان می‌گوید؟

• مهران پاینده: قوانین ثبت در آلمان به این صورت تنظیم شده. به این دلیل هم اسم ما شد، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران - برلن!

ناصر مهاجر: جز بحث و فحصرهای نظری درباره‌ی نوع آرشیوی که می‌خواستید به وجود آورید و نیز شور و مشورت با دوستان مرکز اسناد پژوهش‌های ایرانی در پاریس، چه کارهای دیگر کردید برای ریختن شالوده‌های آرشیو. برای هر يك از آن کارها چقدر وقت گذاشتید؟

• مهران پاینده: در واقع کار ما به دو بخش کاملاً مختلف تقسیم می‌شود. بحث‌های مربوط به درست کردن اینجا، پیش از سال ۱۹۹۰ شروع شد. در سال ۹۰ جدی شد. در سال ۹۱ به نتیجه رسید. جمع یازده نفره در سال ۹۱ همدیگر را پیدا کردند. در سال ۹۱ فصل مشترک را پیدا می‌کند و مصمم می‌شود که آرشیو را تشکیل دهد. در واقع از سال ۹۱ است که بحث‌های مقدماتی تمام می‌شود و کوشش برای جمع‌آوری اسناد شروع می‌شود. و اینکه چه چیزهایی را باید جمع‌آوری کرد، چه جوری باید جمع‌آوری کرد، چه جور باید بودجه را تامین کرد و چه جور محل را.

ناصر مهاجر: اینجا را چه جور پیدا کردید؟

• مهران پاینده: یکی از دوستان ما، خانم ژاله احمدی که آن موقع از فعال‌ترین افراد جمع بود و برای به وجود آوردن آرشیو بسیار زحمت کشید، از طریق مرکز آمریکای لاتین (LAZ) که از مبارزات مردم امریکایی جنوبی پشتیبانی می‌کرد، توانست این محل را پیدا کند. مرکز آمریکای لاتین را بچه‌های چپ می‌گرداندند چه آن‌هایی که اهل آمریکای جنوبی بودند و چه آلمانی‌ها. چون جای خیلی بزرگی داشتند، با دست و دل باز و خیلی صمیمانه گفتند که: شما می‌توانید بیایید

اینجا و کارتتان را شروع کنید. اجاره هم اصلا برایمان مساله‌ای نیست، بیائید تا ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم. و یکی از اتاق بزرگشان را در اختیار ما گذاشتند. در نتیجه از سال ۹۱ تا ۹۲ کار ما تهیه اسناد و کتابها و تداركِ مقدماتِ افتتاح رسمی آرشیو شد. در این دوره، آرشیو رسماً به ثبت رسید و مجموعه مطالبِ چاپی که هر کدام از ما یازده نفر داشتیم، تقریباً همه‌اش به اینجا منتقل شد. تعدادی از دوستانی هم که از این برنامه حمایت می‌کردند، کتابها و نشریه‌های اضافی^۱شان را به اینجا آوردند. تقریباً یک سال تمام کار ما مرتب کردن اسناد، نشریات و کتابها بود؛ طبقه بندی‌شان، فهرست کردن‌شان و غیره. وقتی به حدِ قابل عرضه‌ی اسناد و نشریات و کتابها رسیدیم، جلسه‌ی همگانی‌ای برگزار کردیم و آرشیو را افتتاح کردیم؛ در تاریخ ۲۹ ماه مه ۱۹۹۲. میز بزرگی در اتاق گذاشتیم که مقدار زیادی از اولین شماره‌ی نشریاتی که داشتیم و بعضی اعلامیه‌های کم یاب، بر آن چیده شده بود. این جلسه با استقبال ایرانیان روبه‌رو شد.

• رضا یگانه: همان‌طور که مهران اشاره کرد، در واقع ما از خانه‌های خودمان شروع کردیم؛ از کتابخانه و آرشیوهای کوچکی که داشتیم! خُب هرکس بر اساس علائق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خودش، بخشی از تاریخ گذشته‌اش را به صورت کتبی جمع‌آوری کرده بود. این آرشیوهای کوچک را که چند قفسه بیشتر نبود، روی هم گذاشتیم و آرشیو را ساختیم. بعد دوستان نزدیک‌مان پا پیش گذاشتند و بخشی از آنچه را که داشتند، به ما دادند.

نکته‌ی دوم اینکه واقعا جا دارد از دوستان آلمانی‌مان که زندگی و مبارزه‌ی مردم آمریکای لاتین را مد نظر داشتند، سپاسگذاری کنیم. آن‌ها بی‌هیچ قید و شرطی ما را پذیرا شدند. مدتی همسایه‌وار زندگی کردیم و بعد که فعالیت‌هایشان محدود شد، خانه^۲ی دومی‌شان را به ما واگذار کردند.

ناصر مهاجر: چند سال مستاجر یا همسایه‌ی آن‌ها بودید؟

• رضا یگانه: شش هفت سال.

ناصر مهاجر: در این شش هفت سال و حتا پیش از آن به این موضوع هم اندیشیدید که مثلا با وزارت فرهنگ یا نهادهای فرهنگی مستقل آلمان تماس بگیرید و از آن‌ها بخواهید که به شما کمک مالی کنند تا دست کم از شر اجاره‌ی محل رها شوید.

• مهران پاینده: این مطلب از اولین مطالبی بود که به ذهن ما آمد. چون بیشتر ده دوازده آدمی که دور هم جمع شده بودند، یک لاقبا بودند و هستند؛ پاپتی. یا کار ثابت جدی ندارند؛ یا عمدتا بیکارند و با حقوق حداقل سوسیال زندگی می‌کنند. یا دانشجو هستند (بودند). با توجه به این واقعیت، به هر کجا که به عقلمان می‌رسید و به هر جا که دیگران می‌گفتند ممکن است گره از مشکل مالی ما باز کند، مراجعه کردیم. در درجه اول، مشکل جا داشتیم و مشکل مالی. مشکل جا با کمک دوستان مرکز آمریکای لاتین حل شد. ولی مشکل مالی حل نشد. برای پیشبرد کار قرار گذاشتیم که هر کدام ماهی ۵۰ مارک بپردازیم؛ از جیب. یک مدت طولانی این کار را کردیم. خُب خیلی مشکل بود. پس از مدتی درماندیم. در یکی از جلساتمان گفتیم که نمی‌توانیم سهمیه‌ی ماهانه‌ی تعیین شده را بپردازیم. مبلغ را آوردیم پایین. قرار تازه این شد که کسانی که توان ماهانه‌ی ۵۰ مارکی را ندارند، ۲۰ مارک بپردازند و کسانی که توانش را دارند هر قدر که می‌توانند کمک کنند. باز قرار شد که به نهادهای مختلف آلمانی که کار فرهنگی می‌کنند و حتی بنیادهایی که به طور خاص کار فرهنگی نمی‌کنند، مراجعه کنیم؛ که کردیم. اما افاقه نکرد. یعنی تکیه گاه جدی پیدا نکردیم. اینکه گفتم به معنای آن نیست که هیچ کمک مالی نگرفتیم. نهادهای مختلفی بودند، از جمله آستای برلن، چه آستای این دانشگاه، چه آن دانشگاه، که به ما کمک کردند...

ناصر مهاجر: آستا؟

• رضا یگانه: دانشجویان هر دانشگاه انجمنی دارند که از حقوق دانشجو دفاع می‌کند. به این انجمن‌ها می‌گویند آستا (ASTA). مخفف Der Allgemeine Studentenausschuss است که ترجمه‌ی فارسی‌اش می‌شود مجمع عمومی دانشجویان. اعضای آستا دانشجو هستند. منظور مهران از این دانشگاه و آن دانشگاه، دانشگاه آزاد برلن است و دانشگاه فنی برلن.

• مهران پاینده: این دو دانشگاه بودند به اضافه‌ی چند نهاد دیگر و چند بنیاد Umverteilen و Netzwerk و Bildungswerk که به جریان‌های آلترناتیو و خارجی‌ها کمک می‌کنند. تا جایی که یادم می‌آید، همان اوایل کار توانستیم یک کمک مالی ۵۰۰ مارکی بگیریم. بعدتر هم يك کمک مالی ۵۰۰۰ مارکی گرفتیم. این پول را برای خرید کامپیوتر و وسایلی که کارمان را راحت‌تر و طبقه‌بندی اسناد را آسان‌تر می‌کرد، تقاضا کردیم. این را هم بگویم که در آن زمان فشار جمهوری اسلامی بر اپوزیسیون زیاد بود؛ می‌زدند، می‌کشتند، ترور کردند، تهدید

می‌کردند. اپوزیسیون ایرانی تامین جانی نداشت. دور هم جمع شدن در فضای عمومی خالی از خطر نبود. علاوه بر فشار جمهوری اسلامی، باید مواظب فاشیست‌ها و ضد خارجی‌ها هم می‌بودیم. محل آرشیو مناسب نبود. در معرض تهدید بودیم. کرکره هم نداشتیم که از خطر سنگ انداختن و آتش افروزی در امان بمانیم. خیلی این در و آن در زدیم که دست کم جای بهتری پیدا کنیم. آخرین جایی که به عقلمان رسید، شهرداری منطقه بود. چندین جلسه طولانی با مسئول خارجی‌های شهرداری داشتیم. یک بار هم شخص شهردار به جلسه آمد. بالاخره گفتند باید تقاضای کمک مالی کنید و مشکلاتان را توضیح دهید. تقاضا را نوشتیم و خدمتشان تقدیم کردیم. بالاخره روز موعود فرا رسید و ما را به جلسه‌ای در شهرداری منطقه فراخواندند. چون هویت سیاسی‌مان مطلوب و مطابق میل حضراتِ نماینده نبود، تقاضایمان را رد کردند. تا جایی که به یاد دارم، چهار نفرشان فاشیست بودند؛ نه راست کلاسیک! قرارداد اجاره را که به اسم آن مرکز آمریکای لاتین بود بهانه کردند و عذر خواستند. حتما حاضر نشدند که هزینه‌ی یک کرکره دو متر در یک متر را تامین کنند.

ناصر مهاجر: به رغم همه‌ی کوششی که کردید؟

• مهران پاینده: حتما به دانشگاه هومبولت (Humboldt) هم مراجعه کردیم. به آن‌ها پیشنهاد دادیم که: مجموعه‌ی اسناد و نشریاتمان را در اختیار شما می‌گذاریم و حاضریم به عنوان کارمند بدون مزد در کتابخانه دانشگاه کار کنیم؛ برای اینکه این مجموعه از بین نرود و گسترش پیدا کند. بعد از چند دور مذاکره و نامه‌نگاری و غیره، بالاخره به ما گفتند که: در شرق برلن جایی داریم که می‌توانیم به شما اجاره دهیم. آنجا، در محله‌ی دورافتاده‌ای قرار داشت و باید از کوچه پس‌کوچه‌های عجیبی می‌گذشتی تا به آن بررسی. اجاره‌اش هم کم نبود. تحقیق کردیم و دیدیم که اجاره‌ی آنجا از اجاره‌ی همه‌ی ساختمان‌های دور و برش بیشتر است. این همه‌ی کمکی بود که نهادهای فرهنگی و دانشگاهی آلمان به ما دادند.

• رضا یگانه: علاوه بر دانشگاه هومبولت، به دانشگاه آزاد برلن و دانشگاه فنی برلن هم بارها مراجعه کردیم. با گردانندگان کتابخانه، استاتید بخش خاورمیانه و خلاصه هر کس که مسئولیتی جدی در دانشگاه داشت مذاکره کردیم که بی‌نتیجه بود. جا دارد، از یک بخش از سبزه‌ها هم یاد کنیم؛ از Bildungswerk.

ناصر مهاجر: بیلدونگ ورک؟

• رضا یگانه: بیلدونگ ورک بنیادیست که امور آموزشی سبزها را در دست دارد. آنها بخشی از مخارج سمینارهای ما را تامین کردند.

• مهران پاینده: به این دلیل که خانم احمدی آنجا کار می‌کرد و فعال بود. نه به دلیل فرهنگ دوستی سبزها!

• رضا یگانه: در هر صورت مجموعه‌ی کمک مالی‌ای که از طرف بنیادها و موسسات آلمانی به ما شد، در همین حدودیست که مهران شرح داد. یعنی آرشیو با کمک مالی ایرانی‌ها سرپا مانده. جز خودمان، دوستانمان که از اول کار دور ما را گرفتند و از ما حمایت کرده‌اند، در تداوم کار سهم به‌سزایی داشته‌اند. این دوستان پس از افتتاح آرشیو، به عنوان همیار و عضو آرشیو سالانه حق عضویت و همیاری پرداخته‌اند.

ناصر مهاجر: چه قدر؟

• رضا یگانه: سالانه ده بیست مارک.

ناصر مهاجر: امتیاز عضویت و همیاری در چیست؟

• رضا یگانه: علاوه بر کتاب می‌توانند یکی دو شماره‌ی آخر فصلنامه‌ها، ماهنامه‌ها و هفته‌نامه‌های داخل و خارج از کشور را پیش از انتقال به بایگانی راکد، برای چند روز قرض بگیرند و آن را از آرشیو بیرون ببرند. برای عضو شدن باید آدرس تماس و شماره‌ی تلفنشان را بدهند که اگر کتاب برنگشت بتوانیم پی‌گیری کنیم.

ناصر مهاجر: چند عضو و همیار دارید؟

• رضا یگانه: فکر می‌کنم تعداد کسانی که تا به امروز عضو آرشیو شده‌اند؛ چه آنهایی که در این شهر زندگی می‌کنند و چه کسانی که در شهرهای دیگر هستند، حدود ۵۰۰ نفر بشود. می‌توانم به دفتر نگاه کنم و رقم دقیق را به شما بگویم!

• مهران پاینده: ۵۲۷ نفر تا به حال عضو شده‌اند.

• رضا یگانه: که اکثریت قریب به اتفاقشان در برلن زندگی می‌کردند یا می‌کنند. ولی توجه داشته باشید که اعضاء و همیارانی هم داریم و داشتیم که در شهرها و کشورهای دیگر زندگی می‌کنند. این را هم بگویم سوای این ۵۲۷ نفر، خیلی‌ها از آرشیو استفاده یا بازدید می‌کنند که عضو و همیار ما نیستند.

ناصر مهاجر: وقتی آرشیو را افتتاح کردید، چند عضو و همیار داشتید؟

• مهران پاینده: در شروع کار ۶۰ نفر یا ۷۰ نفر عضو و همیار داشتیم. یادم می‌آید وقتی آرشیو افتتاح شد، در سال ۹۲، تقریباً تمام ایرانیان فعال، چه در عرصه پژوهش‌های علمی - اجتماعی و چه فعال در زمینه سیاسی، در مراسم حضور داشتند. یک صندوق گذاشته بودیم برای کمک مالی. از دوستان خواستیم که متناسب با وضع مالی‌شان به ما کمک کنند. یک گزارش مالی هم دادیم که در سال گذشته چه هزینه‌هایی داشتیم و چه قدر پول گذاشتیم و غیره. ۴۱ مارک و ۲ فینینگ مجموعی کمک مالی^۱ ای بود که در روز افتتاح به آرشیو جمع شد. رفته رفته موقعیت‌مان تغییر کرد. به مرور تعداد دوستان و مقدار کمک مالی، بیشتر شد. رقم ۵۲۷ نفری که به شما دادم، تعداد کسانیست که در طی پانزده سال گذشته، دست کم یک بار عضو شدند. بودند کسانی که یک سال عضو شدند و حق عضویت پرداختند. بودند کسانی که پنج سال عضو بودند. و کسانی که در تمام این پانزده سال پای ثابت بودند.

ناصر مهاجر: همیاران و اعضاء همه بیست مارک می‌دادند و یا... ؟

• مهران پاینده: حداقل یک مارک می‌دادند که بیشتر جنبه‌ی سمبلیک داشت. از وقتی که مارک رفته و یورو آمده، همیاری پانزده یورو شده. اما جز شهریه‌ی اعضا، کمک مالی دوستان آرشیو را هم باید به حساب آورد. یک دسته از دوستان بودند و هستند که گه‌گاه به آرشیو کمک مالی می‌کنند. تعدادی هستند، کمی بیش از ۳۰ نفر، که ماهانه کمک می‌کنند؛ از پنج یورو در ماه گرفته تا ۳۰ یورو. با بانکشان قرار گذاشته‌اند که مبلغ را سر هر ماه به حساب آرشیو واریز کند. صراحتاً می‌شود گفت که بدون کمک‌های مالی این دوستان و بدون شهریه‌ی دست اندرکاران آرشیو، آرشیو سرپا نمی‌ماند. البته مسئله فقط به کمک مالی محدود نمی‌شود. آرشیو از کمک فکری دوستان هم برخوردار بوده است؛ از کمک جنسی‌شان برخوردار بوده است (با هدیه دادن کتاب و جزوه و سند)؛ از کمک‌های یدی‌شان برخوردار بوده است (وقتی می‌خواستیم قفسه درست کنیم، اسباب بکشیم، جنس از جایی به اینجا بیاوریم)؛ از کمک‌شان در حمل و نقل کارتونه‌های کتاب و سند برخوردار بوده است (مثلاً شخصی با ما تماس می‌گیرد و می‌گوید که در زیرزمین خانه‌اش چند کارتن نشریه و اعلامیه قدیمی هست). بدون این کمک‌ها آرشیو از همان روز اول کارش لنگ می‌ماند و احتمالاً یک سال هم نمی‌توانست ادامه بدهد.

• رضا یگانه: بد نیست به معیارهای عضویت هم اشاره‌ای داشته باشیم. اعضاء باید شرایط عضویت را بپذیرند. یعنی برگه‌ی درخواست عضویت را پُر کنند؛ کارت شناسایی‌شان را ارائه دهند، همیاری سالیانه که اول بیست مارک بود و بعد پانزده یورو شد را پرداخت کنند. متعهد شوند که در صورت از بین رفتن یا سهلانگاری در نگهداری چیزی که به امانت می‌گیرند، هزینه آن را جبران کنند و در نهایت برای دیر کرد تحویل کتابی که به امانت گرفته شده، روزی ۲۰ فینینگ یا ۲۰ سنت جریمه بپردازند. ضمناً هر کس می‌تواند کتابی را که به امانت گرفته تا چند ماه نگه‌دارد و فقط با یک تماس تلفنی مدت نگه‌داشتن را تمدید کند؛ البته در صورتی که آن کتاب خواستار دیگری نداشته باشد.

ناصر مهاجر: اگر اجازه بدهید بپردازیم به مجموعه‌ی متنوعی که در اینجا گرد آورده‌اید. در بروشوری که سال ۹۲ انتشار دادید، همان سال پاگیری آرشیو، اشاره شده به اینکه ۵۰۰ نشریه‌ی چاپ داخل و خارج از کشور را گرد آورده‌اید. نیز ۵۰۰۰ اعلامیه (از حزب‌ها، سازمان‌ها و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی گرفته تا نهادهای فرهنگی - اجتماعی). و نیز مجموعه‌ی هزار جزوه، شامل جزوه‌های حزب‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها، افراد و نهادهای فرهنگی - اجتماعی. در بخش کتاب‌ها هم مشخص کردید که بیشتر کتاب‌های‌تان به زبان فارسیست و کمی هم به زبان آلمانی کتاب دارید درباره‌ی ایران...

• مهران پاینده: حاصل یک سال کار است.

ناصر مهاجر: بله، دست‌آورد يك سال کار است. و آرشیو یکی از کانون‌های فرهنگی نادر در جهان است که توانسته چنین مجموعه‌ای را یکجا فراهم آورد. من به خیلی از کتابخانه‌های اروپا و آمریکای شمالی سر زده‌ام. هیچ‌جا چنین گنجینه‌ای نیافته‌ام؛ حتا در انستیوی هوور دانشگاه استانفورد ایالات متحده که بخش مربوط به اسناد جنبش کمونیستی ایران آن، زبان‌زد است. می‌خواهم بگویم که مجموعه‌ی جزوه‌ها و اعلامیه‌های‌تان به چه دوره‌ی زمانی یا تاریخی ربط پیدا می‌کند. بیشترشان مال چه سال‌هاییست؟

• مهران پاینده: در دوره‌ی اول چیزهایی را توانستیم جمع کنیم که درگیرش بودیم. بنا بر همان اصلِ فقدان حافظه‌ی تاریخی و ضرورتِ مقابله با فراموشی. پس هسته‌ی مرکزی کار ما مکتوباتِ خارج از کشور شد و دوره‌ی بعد از انقلاب؛ مشخص‌تر بگویم دوره‌ی انقلاب و بعد از انقلاب. این آن دوره‌ایست که ما فکر می‌کردیم به روز به روزش نیاز داریم. البته امکان جمع‌آوری اسناد مربوطه را هم داشتیم. در نتیجه

اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ای که در مقابل خودمان گذاشتیم، جمع‌آوری اسناد و مدارک این دوره بود. واضح است که می‌توانستیم برویم بگردیم و ببینیم ایرانیانی که قبل از جنگ جهانی دوم در آلمان بودند، چه چیزی از خودشان باقی گذاشته‌اند. ولی این دلمشغولی و کار مرکزی همه‌ی ما نبود. کار مرکزی‌مان این بود که مجموعه‌ی مطالب مربوط به دوران زندگی خودمان را پیدا و حفظ کنیم. این اصلاً به این معنا نبود که خودمان را به این دوره محدود کنیم. اگر اعلامیه یا نشریه‌ای پیدا می‌کردیم که به یکی از مسائل پیش از انقلاب پرداخته بود، آن را هم آرشیو می‌کردیم. اما دنبال آن نمی‌دویدم. برعکس خود را موظف می‌دانستیم که هر نشریه و اعلامیه‌ای را که در هر کجای اروپا و آمریکا در می‌آمد، به دست بیاوریم. البته این کار امکان‌پذیر هم بود. ایرانیان در هر گوشه‌ی این جهان پهناور پراکنده بوده‌اند. در پراکندگی با هم ارتباط داشته‌اند و از این رهگذر آنچه منتشر می‌کردند را به دست ما هم می‌رساندند. و چون در آلمان زندگی می‌کردیم که مرکز کنفدراسیون و کنفدراسیون‌ها بود، راحت توانستیم بخش بزرگی از اعلامیه‌ها و بیانیه‌های جریان‌های سیاسی دوره‌ی شاه را پیدا کنیم. فکر می‌کنم تقریباً بیشتر نشریات خارج از کشور دوران محمد رضا شاه پهلوی را داریم.

ناصر مهاجر: می‌توانم بفهمم که دستیابی به اسناد فعالیت‌های سیاسی – فرهنگی خارج از کشور در دوره‌ی پیش از انقلاب به نسبت آسان بود. اما دست یافتن به اعلامیه‌ها و بیانیه‌های جریان‌های سیاسی اوپوزیسیون داخل کشور نمی‌توانست آسان باشد.

• مهران پاینده: این پروسه پیچیده‌تر از آن بود که فقط به تصمیم ما بستگی داشته باشد. ما می‌دانستیم مقدار زیادی نشریه، اعلامیه، جزوه، عکس و پوستر در دست آدم‌ها وجود دارد. حدس می‌زدیم که بعضی‌ها خیلی سخت به چیزهایی که دارند چسبیده‌اند. و باز برحسب تجربه حدس می‌زدیم که بعضی‌ها اصلاً در قید حفظ چیزهایی که دارند نیستند و مثلاً اگر اسباب‌کشی کنند، هر چه دارند را دور می‌ریزند. همین‌جا بگویم که تجربه، صحت حدس‌های ما را تأیید کرد. با این حال لازم بود که اعتماد مردم به ما جلب شود. حداقل در سطحی که متقاعد شوند چیزهایی که به آرشیو می‌دهند، دور ریخته نمی‌شود. ما امکان مالی خرید سند را نداشتیم. خُب سنت خرید و فروش اسناد ایرانی هم در اروپا وجود نداشت که مثلاً در جایی اعلامیه‌های کنفدراسیون را بفروشند تا برویم و آن‌ها را بخریم. شاید به همین دلیل، زیاد بودند آدم‌هایی که می‌توانستند سندهایشان را هدیه بدهند به جایی

که: ۱) در خدمت منافع لحظه‌ای سیاسی این یا آن گروه نباشد. ۲) مطمئن باشند سپرده‌شان پس از شش ماه، یک سال، دو سال از بین نمرود. خُب دوستانی که به ما خیلی نزدیک بودند، از ما شناخت داشتند و نوع کارمان را دیده بودند، از همان اول خیلی چیزهاشان را به ما دادند. دوستان دیگری بودند، که با ما فاصله داشتند و اطمینان زیادی به ما نداشتند. آن‌ها مدتی صبر کردند و بعد سندهای‌شان را به ما دادند. بعضی‌ها یک سال، بعضی‌ها دو سال، بعضی‌ها پنج سال. بعضی‌ها هم هنوز به ما اعتماد نکرده‌اند؛ یا که علاقه‌شان به اسنادی که دارند بیش از اعتمادشان به ماست!

ناصر مهاجر: در هر صورت شما در این پانزده سال موفق شده‌اید که یک مجموعه بسیار بزرگ و رنگارنگ در اختیار داشته باشید؛ از نشریه‌ها و اعلامیه‌های حزب‌ها، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی از سال ۱۳۳۹ به این سو.

• مهران پاینده: می‌شود گفت که از شهریور ۱۳۲۰ به این طرف، تک و توک اعلامیه و نشریه داریم. از چیزهایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آخر سال ۱۳۳۹ در آمد مقداری‌اش را داریم. از ۳۹ به بعد؛ خیلی چیز داریم؛ از اولین اعلامیه‌ها و نشریات هوادار جبهه ملی مثل باختر امروز گرفته تا مردم. و بعد نوبت به نشریاتِ کنفدراسیون می‌رسد که تقریباً کامل است. می‌گویم تقریباً برای اینکه بعضی از شماره‌های مثلاً پیمان را نداریم. اما می‌توانم ادعا کنم، هیچ جا، البته جاهای علنی و عمومی را می‌گویم، به اندازه‌ی آرشیو برلن، اسناد مربوط به کنفدراسیون و فعالیت ایرانیان خارج از کشور قبل از انقلاب را به صورت طبقه‌بندی شده در اختیار ندارد. می‌توانم این را هم اضافه کنم که از اسناد آن دوره چیزهایی داریم که تا حدودی خاص هستند؛ مثلاً مجموعه مکاتباتِ عفو بین‌الملل (۶۷-۱۹۶۶) درباره ایران.

ناصر مهاجر: مکاتباتِ عفو با چه افراد و یا نهادهایی؟

• مهران پاینده: حتا مکاتبات داخلی‌شان را در اینجا داریم. مثلاً یادداشت‌های شخصی این مسئول به آن مسئول و یا ملاحظاتی که دبیر این قسمت با دبیر آن قسمت در میان گذاشته. یعنی علاوه بر چیزهایی که رسماً منتشر شده، چیزهایی داریم که هرگز در دسترس عموم نبوده.

ناصر مهاجر: چگونه این‌ها را به دست آوردید؟ بگذارید پرسشم را به صورت عام‌تری طرح کنم. آیا وقتی آغاز به کار کردید از سازمان‌های

سیاسی و یا حقوق بشری خواستید که نسخه‌ای از سندهای‌شان را در اختیارتان بگذارند؟

• مهران پاینده: رسماً برای همه یادداشت فرستادیم؛ از گروه‌های چپ گرفته تا مجاهدین و سلطنت‌طلب‌ها. از آن‌هایی هم که برخی از اعضای‌شان را می‌شناختیم و یا دوستی داشتیم خواهش کردیم مجموعه‌ای از سندها و نشریه‌های‌شان را به آرشیو بدهند. از آن میان یکی از سازمان‌هایی که بعداً منحل شد، مجموعه‌ی چیزهایی را که داشت، غیر از یادداشت‌های شخصی و خصوصی، به ما داد.

ناصر مهاجر: واکنش به یادداشت رسمی و تقاضای‌تان چه بود؟

• مهران پاینده: جریان‌های مختلف عکس‌العمل‌های مختلف نشان دادند. بعضی‌ها اصلاً پاسخ ندادند. بعضی‌ها ارسال نشریات‌شان را منوط به دریافت حق اشتراک کردند؛ با اینکه خودمان را معرفی کرده بودیم و به صراحت نوشته بودیم که يك بنیاد عام‌المنفعه‌ایم و بودجه‌ای که بودجه باشد، نداریم. بعضی‌ها هم پاسخ دادند؛ هم نشریه‌شان را برای‌مان فرستادند و هم پول خواستند. بعضی‌ها بی‌دریغ هرچه خواسته بودیم را برای‌مان فرستادند. مثلاً سازمان مجاهدین از آن زمان تا به امروز به طور مداوم هر شماره‌ی روزنامه مجاهد را برای ما فرستاده؛ ولی تقریباً هیچ وقت جزوه‌ها و کتاب‌هایش را نفرستاده.

ناصر مهاجر: و کیهان چاپ لندن؟

• مهران پاینده: مقدماتاً بگویم که تا سال ۲۰۰۰ که استفاده از اینترنت رواج پیدا کرد، یکی از اصلی‌ترین جاهای مراجعه آدم‌ها به نشریات، آرشیو بود. خُب هم نشریات مرتباً به دست ما می‌رسید و هم خوانندگان آن‌ها منظم‌اً به آرشیو می‌آمدند. ولی بعد از داستانِ اینترنت، تعدادی از نشریه‌ها تعطیل و تعدادی هم اینترنتی شدند. به این ترتیب ما بخشی از مراجعه‌کنندگان به آرشیو را از دست دادیم. کیهان چاپ لندن که از معدود نشریات است که هم چاپ می‌شود و هم از طریق اینترنت قابل دسترسی است، در دوره‌ی اول کار ما خیلی خواهان داشت. به همین دلیل ما با آن‌ها تماس گرفتیم و تقاضا کردیم که هفته‌نامه‌ی کیهان را برای‌مان بفرستند. پس از مدتی پاسخ دادند که معذورند و اگر می‌خواهیم کیهان چاپ لندن را دریافت کنیم، باید برگ اشتراک را پر کنیم و معادل فلان قدر پوند به حساب هفته‌نامه واریز کنیم. با توجه به قیمت بالای آبونمان، از یکی از دوستانی که با موسسه‌ی کیهان رابطه داشت خواهش کردیم که واسطه شود و با تشریح

وضعیتِ آرشیو راه‌گشایی کند. ولی باز کوتاه نیامدند و حتا حاضر نشدند يك شماره‌ی نشریه را برای ما ارسال کنند. به این ترتیب مجبور شدیم که کیهان را آّبونه شویم. اما این آّبونمان بیشتر از یکی دو سال طول نکشید. پس از این داستان، چند نشریه‌ی خبری و پرخواننده دیگر از جمله ایران تایمز و نیمروز را نیز آّبونه شدیم. فکر می‌کنم از میان آن دست نشریات تنها خاوران بود که رایگان به دستمان می‌رسید. چند ماه‌نامه جدی که در آمریکا منتشر می‌شد نیز رایگان برایمان می‌آمد، مثل پر، مثل علم و جامعه، بررسی کتاب ولی برای ایران‌شناسی، ایران‌نامه و مهرگان پول می‌دادیم. یعنی اگر پول نمی‌دادیم آن‌ها نشریه‌شان را نمی‌فرستادند.

ناصر مهاجر: در دوره‌ای که اینترنت همگانی نشده بود، قرائت‌خانه‌تان همیشه پُر بود. من هر وقت که به اینجا می‌آمدم، می‌دیدم کلی آدم سرگرم خواندن مجله و روزنامه است. ولی این طور که شما می‌گویید و بسیار هم منطقی‌ست، اینترنت تغییر مهمی در وضعیت شما به وجود آورد و سبب شد که قرائت‌خانه رونق سابقش را تا حدی از دست بدهد.

• مهران پاینده: اصلا اگر بخواهیم سیر کار آرشیو را بررسی کنیم، از نقطه نظر تعداد مراجعه‌کنندگان می‌گوییم، می‌بینیم در دوره‌ی اول، یعنی در دوره‌ی پیش از اینترنت، بیشتر کسانی که به ما مراجعه می‌کردند برای این بود که نشریه‌ها را بخوانند. اکثریتِ این اشخاص دنبال اخبار و اطلاعات روزانه بودند. کیهان لندن و ایران تایمز را می‌خواستند؛ یا نشریات سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی را. آرشیو تنها جایی بود که نشریه‌ی همه سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی را می‌شد پیدا کرد و خواند.

• رضا یگانه: عده‌ای هم برای خواندن نشریه‌هایی که در ایران منتشر می‌شد و ما آن‌ها را آّبونه شده بودیم به اینجا می‌آمدند؛ نشریه‌هایی مثل زنان، گفتگو، نگاه نو...

ناصر مهاجر: کلک...

• رضا یگانه: و این نشریه‌ها برای ما به معنای هزینه بود.

ناصر مهاجر: همه را مشترک بودید؟

• رضا یگانه: همه این‌ها را باید آّبونه می‌شدیم. بله، آن‌ها را می‌خریدیم. در دوره‌ی پیش از اینترنت چیزی در حدود ۱۲۰ تا ۱۳۰ نشریه‌ی اکتوئل را آّبونه بودیم. اسم همه‌ی نشریاتی را که دریافت

می‌کردیم، در جایی ثبت شده است.

• مهران پاینده: ۹۸ نشریه‌ی خارج کشور، ۱۴ نشریه‌ی زنان، و تعدادی نشریه از ایران...

• رضا یگانه: یعنی متناوبا بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نشریه برای ما می‌آمد؛ هم از ایران و هم از خارج ایران. از نشریات گروهی و حزبی گرفته تا نشریات فرهنگی، علمی و اجتماعی.

ناصر مهاجر: انقلاب اسلامی که در میان سیاسیون سوکسه داشت و دارد هم به دست‌تان می‌رسید! فکر می‌کنم تقریبا همه‌ی شماره‌هایش را دارید، نه؟

• مهران پاینده: روزنامه انقلاب اسلامی حساب دیگری با ما داشته است تا روزنامه کیهان لندن. از وقتی که از آن‌ها خواستیم روزنامه‌ی انقلاب اسلامی را برای ما بفرستند تا امروز، مرتب برای‌مان فرستاده‌اند. بعد از یک مدتی از آن‌ها خواستیم که به ما کمک کنند و شماره‌های دوره‌ی ایران را هم برای ما بفرستند. پاسخ دادند که آرشیو کاملی از آن دوره ندارند ولی هرچه دارند را برای‌مان می‌فرستند که فرستادند. همه‌ی کتاب‌هایی را که چاپ کرده‌اند هم فرستاده‌اند. یعنی رابطه طوری بوده که وقتی کتابی چاپ می‌کردند، یک نسخه‌اش مستقیم از چاپخانه برای ما فرستاده می‌شد. این کار را بی‌دریغ کرده‌اند؛ با احساس مسئولیت، همدردی و علاقه. تا حدی هم کوشش کرده‌اند که آرشیو را در روزنامه‌شان معرفی کنند و کار ما را بشناسانند. کیهان لندن هیچ وقت چنین کاری نکرد.

ناصر مهاجر: سازمان‌های سیاسی چطور؟ چه دست‌ چپ و چه دستِ راست ؟

• مهران پاینده: بیشتر سازمان‌های سیاسی اکراه داشته‌اند. مثلا سلطنت‌طلب‌ها هیچ‌وقت نشریه برای ما نفرستاده‌اند. بر خلاف احزاب سیاسی، محافل روشنفکری و حقوق بشری همیشه نشریه‌هایشان را برای‌مان فرستاده‌اند؛ مثلا حقوق بشر (برلن) تا وقتی که منتشر می‌شد، دائم دست ما می‌رسید و یا چشم‌انداز (پاریس).

ناصر مهاجر: اصغر آقا؟

• مهران پاینده: اصغر آقا حسابش جداست. از هر شماره، بعضی اوقات ۳۰ تا هم می‌فرستد که پخش بکنیم. بعضی نشریات، مثل گلچین (تگزاس) و صوفی(لندن) به طور مداوم برای‌مان آمده است.

ناصر مهاجر: به اصطلاح اقلیت‌های دینی و ملی ایران چگونه رابطه‌ای با شما برقرار ساخته‌اند؟ جامعه‌ی بهائیان، جامعه‌ی مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان که همه نشریه دارند.

• مهران پاینده: رابطه‌ای نداریم و چیزی برای‌مان نمی‌فرستند.

ناصر مهاجر: با آن‌ها تماس گرفته‌اید؟

• مهران پاینده: تماس گرفتیم، اما هیچ عکس‌العملی نشان ندادند.

ناصر مهاجر: تشکلهای سیاسی و فرهنگی کرد، بلوچ، عرب و آذری چه‌طور؟ آیا نشریه‌هایشان را برای‌تان می‌فرستند؟

• مهران پاینده: در مورد ملیت‌های غیر فارس ایران، همیشه مشکل داشته‌ایم. از روز اولی که آرشیو تاسیس شد، در این فکر بودیم که بخش یا بخش‌هایی برای زبان‌ها و ادبیات غیر فارسی داشته باشیم. ولی متأسفانه هیچ‌وقت موفق نشدیم. یکی از علت‌هایش که به خود ما برمی‌گردد این بوده که هیچ کدامان به زبان‌های غیرفارسی کشور خودمان، آشنا نیستیم. در نتیجه فقط با پیوستن یک کرد زبان، عرب زبان، بلوچ و یا کسی که زبان دیگری می‌دانست ممکن بود بتوانیم گامی در این جهت برداریم. دوستان کرد و آذری زبان کم‌هایی به ما کرده‌اند. مقداری هم نشریه و اعلامیه به زبان کردی و آذری داریم. ولی هیچ وقت نتوانستیم آن‌ها را فهرست کنیم و به عنوان یک بخش جدی آرشیو عرضه کنیم.

بد نیست همین‌جا به یکی از فعالیت‌های آرشیو در این زمینه اشاره کنم. هر ساله نمایشگاه بین‌المللی‌ای در برلن برگزار می‌شود، تحت عنوان نمایشگاه زبان Expolingua. موسسه‌ای که آن را برگزار می‌کند، یک موسسه‌ای خصوصی زبان‌آموزی‌ست. بسیاری از بنیادهای فرهنگی و آموزشی غیرآلمانی و موسساتی که در زمینه‌ی آموزش زبان‌های خارجی انتشارات کتبی یا تولیدات صوتی دارند، در این نمایشگاه شرکت می‌کنند. گاهی اوقات دولت‌ها هم دعوت می‌شوند تا کارهایشان را در زمینه‌ی زبان‌آموزی در نمایشگاه برلن عرضه کنند. سال ۱۹۹۴، خبر شدیم که جمهوری اسلامی قرار است در نمایشگاه حضور داشته باشد. تا خبر را شنیدیم، دست به کار شدیم. تظاهراتی در مقابل نمایشگاه گذاشتیم و گفتیم که این‌ها نماینده زبان‌های ما نیستند، تجاوزگر و جنایت‌کاراند و دست‌شان به خون ملیت‌های ایرانی آغشته است. از غرفه‌ی جمهوری اسلامی هم که پُر از کتاب‌های خمینی و نوشته‌های مذهبی بود، کلی عکس گرفتیم و عکس‌ها و اسناد را به مسئولین نمایشگاه دادیم.

اعتراض ما سبب شد که مسئولان نمایشگاه با آرشیو و کانون پناهندگان سیاسی ایرانی - برلن تماس بگیرند و از ما دعوت کنند که در نمایشگاه سال ۱۹۹۵ شرکت کنیم. به دعوتشان جواب دادیم و پس از چند نشست بنا شد که ما و کانون غرفه‌ی ایران را بگردانیم و نه جمهوری اسلامی. چون مطابق معمول مشکل مالی داشتیم، گفتیم که آرشیو از عهده‌ی اجاره‌ی غرفه برنمی‌آید. آن‌ها بعد از چند جلسه و ساعت‌ها مذاکره پذیرفتند که یک غرفه‌ی رایگان به ما بدهند. به این ترتیب غرفه‌ی ایران Expolingua سال ۹۵ به آرشیو سپرده شد. چیزهایی را که داشتیم و چیزهایی را که فراهم آورده بودیم، به شکل خوبی در غرفه چیدیم. اسم غرفه‌مان را هم گذاشتیم زبان‌های ایرانی در تبعید. این کار ما با مقاومت شدید مقامات جمهوری اسلامی روبه‌رو شد. اما فقط آدم‌های جمهوری اسلامی نبودند که با ما درگیر شدند. خیلی از ایرانیانی که دل خوشی از جمهوری اسلامی نداشتند هم به ما اعتراض کردند که: زبان‌های ایرانی دیگر چه صیغه‌ایست! ما یک زبان فارسی داریم و بس! بگذریم، غرفه‌ی ما خیلی مورد توجه قرار گرفت و موفق بود. طوری که همان شب اول نمایندگان جمهوری اسلامی به تکاپو افتادند که غرفه را از ما بگیرند. دست از سر مسئولان نمایشگاه برنمی‌داشتند. حتی حاضر شدند که سه برابر قیمت غرفه را بدهند و غرفه را پس بگیرند. محور اصلی اعتراضشان هم این بود که عنوان غرفه ایران غلط است و ما "زبان‌های ایرانی" نداریم. "در تبعید" هم باید حذف شود! صبح روز دوم که آمدیم غرفه‌مان را باز کنیم (نمایشگاه سه روزه بود) دیدیم تابلوی بزرگی را که بر سر در غرفه نصب کرده بودیم، برداشته‌اند. مسئولان نمایشگاه این تصمیم را گرفته بودند. خودبه‌خود کارهای قانونی و غیرقانونی را که می‌توانستیم بکنیم، کردیم. کارهای قانونی‌مان این بود که برویم اعتراض کنیم؛ قدرت‌نمایی نکنیم و بگویم اگر این‌طور بشود، آن‌طور می‌شود و غیره. کار غیرقانونی‌مان هم این بود که عنوان نمایشگاه را دوباره نوشتیم و باز تابلوی زبان‌های ایرانی در تبعید را در سردر نمایشگاه آویزان کردیم. عمل ما این بار با مخالفت مسئولان نمایشگاه روبه‌رو شد. اما با کوشش دوستان و پس از مدتی مذاکره، مسئولان نمایشگاه پذیرفتند که تابلو سر جای خودش بماند. و خوشبختانه روز سوم هم مسئله‌ای پیش نیامد. در نتیجه شما می‌توانید بگویید که ما از سال ۹۵ دنبال زبان‌های ایرانی بوده‌ایم!

ناصر مهاجر: حالا که صحبت بر سر جمهوری اسلامیست، اجازه دهید بپرسم روزنامه‌ها و ماهنامه‌های چاپ ایران را چگونه تهیه می‌کنید؟ آرشیو با آن‌ها تماس می‌گیرد و یا دوستان آرشیو؟ مستقیم به دست‌تان می‌رسد

یا با واسطه؟

• مهران پاینده: غالباً با واسطه بوده. دوستانی که در ایران داریم لطف کرده‌اند و آن‌ها را فرستاده‌اند. البته پول نشریه را برای‌شان می‌فرستیم. در مواردی آن‌ها به ما پیشنهاد داده‌اند چه نشریاتی را آبونه شویم. در مواردی خودشان نشریه‌ای را فکر می‌کردند خواندنی‌ست، خوب است، مناسب است را گرفته‌اند و برای ما فرستاده‌اند.

ناصر مهاجر: یعنی با تشخیص دوستانی که هر کدام‌تان در ایران دارید...

• مهران پاینده: بله، علاوه بر نشریاتی که خودمان درخواست کرده بودیم، با برخی نشریات از طریق دوستان‌مان در ایران آشنا شدیم. مراجعه‌کنندگان به آرشیو هم عامل دیگر بوده‌اند برای آشنایی ما با آنچه که در ایران منتشر می‌شود. مثلاً خیلی‌ها به آرشیو می‌آمدند و سراغ مجله‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی را می‌گرفتند. در دوره‌ی اول ریاست جمهوری خاتمی، کیان خیلی خواهان داشت و از نشریاتی بود که هر شماره‌اش که می‌آمد، حتماً دو سه نفر می‌آمدند و آن را می‌خواندند و چند مقاله‌اش را کپی می‌کردند. به خاطر مشکل مالی‌ای که داشتیم، جز یک دوره‌ی کوتاه هرگز نتوانستیم یکی از نشریات کثیرالانتشار ایران را آبونه بشویم که آن هم کیهان بود.

اما در مورد نحوه‌ی ارسال نشریات از ایران، دوستان اینجا نشریات را می‌گرفتند و به آرشیو می‌دادند. دوستی هم اصلاً آدرس اینجا را برای نشریه‌ای که آبونه شده بود، داده بود. می‌آمد آرشیو و نشریه را می‌خواند.

ناصر مهاجر: در همین بروشور که سال ۷۱ خودمان (۹۲ فرنگی) انتشار دادید، در چشم‌انداز گسترش کار آرشیو اشاره می‌کنید به «ایجاد بخش‌های مختلفی که درخور توجه خاص پژوهشگران است، مانند بخش زنان...» در بروشور دیگری که در سال ۹۳ انتشار دادید خواندم که توانستید این بخش را راه بیندازید.

• مهران پاینده: با توجه به اینکه اکثریت کسانی که آرشیو را به وجود آوردند، زن بودند و با توجه به اهمیت مسئله‌ی زن، از روز اول در صدد بودیم یک قسمت جدی آرشیو را به نشریات و مطالعات زنان، اختصاص بدهیم. به همین دلیل از روزی که آرشیو تشکیل شد، بخش زنان مجزا بود. در دسامبر ۹۳ آرشیو زنان تشکیل شد؛ اصلاً به عنوان یک بخش مستقل، نه به عنوان قسمتی از آرشیو.

ناصر مهاجر: متوجه منظورتان نمی‌شوم.

• مهران پاینده: ببینید، آرشیو به قسمت‌های مختلف تقسیم شده است. قسمت مسائلی اجتماعی ایران؛ قسمت اقتصاد ایران؛ قسمت تاریخ ایران و ... اما بخش زنان، یک قسمت آرشیو نیست. یک بخش به کلی مستقل است. یعنی ما یک آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران داریم و یک آرشیو زنان و یک کتابخانه. یعنی این آرشیو زنان، خودش قسمت اعلامیه دارد، قسمت نشریات دارد، قسمت جزوه دارد، کتاب‌های خودش را دارد و غیره. کتاب‌هایی که راجع به زنان نوشته شده، به خصوص توسط زنان، در آرشیو زنان موجود است. کتاب‌هایی که به دست زنان ترجمه شده، در آرشیو زنان موجود است. یعنی علیرغم اینکه آرشیو یک قسمت رمان و ادبیات داستانی دارد، کارهای زنان در آن پیدا نمی‌شود؛ این کارها در آرشیو زنان پیدا می‌شود. شعر شاعران زن در قسمت شعر آرشیو زنان پیدا می‌شود. کارهای پژوهشی راجع به زنان، آنجا هست. آرشیو زنان یک قسمت دیگری هم دارد که خیلی جدی‌ست؛ چون حجمش خیلی زیاد است. اکثر مطالبی که راجع به زنان در اینترنت آمده، چاپ و اینجا بایگانی شده است.

• رضا یگانه: علاوه بر این، یک سری اسناد صوتی - تصویری داریم که مربوط به سمینارهای مختلف زنان در خارج از کشور است.

• مهران پاینده: و اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی که در رابطه با وضع زنان ایران منتشر شده و یا توسط تشکلهای زنان صادر شده، در همین آرشیو است. نه در آرشیو؛ بلکه در آرشیو زنان. اعلامیه‌هایی که آرشیو دارد به ترتیب الفبا فهرست شده‌اند. اما در فهرست ما، اعلامیه‌های زنان نیامده است. اعلامیه‌های زنان در آرشیو زنان موجود است. این آرشیو، به همت زنانی تشکیل شد که در شکل‌گیری آرشیو، فعال بودند. خود آرشیو زنان هم خیلی فعال بود؛ خیلی هم کار کرده.

ناصر مهاجر: مردها در این بخش از کار دخالتی نداشته‌اند؟

• مهران پاینده: گاهی ممکن است دخالت کنند؛ خطی نیست.

ناصر مهاجر: نه، منظورم همیاری‌های معمول نیست. منظورم این است که تاکید بر این بوده که آرشیو زنان به دست زنان اداره شود و ...

• مهران پاینده: مسئولیت‌اش با زنان بوده. جلسات خودشان را داشته‌اند؛ تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل و مشکلاتشان با خودشان بوده و غیره. اگر مردها حرفی داشته باشند، خُب می‌زنند و اگر حرف، منطقی

باشد، آن‌ها می‌پذیرند. همیشه کنار هم بودیم، ولی...

ناصر مهاجر: این استقلال به مساله‌ی مالی هم تسری پیدا می‌کند یا نه؟

• مهران پاینده: نه.

ناصر مهاجر: بودجه‌ی خاص خودشان را نداشته‌اند؟

• مهران پاینده: نه. به علت تنگناهای مالی که داشته‌ایم، هیچ وقت امکان آن را نداشته‌ایم که بگوییم این بخش از آن بخش به این صورت جدا می‌شود. ولی این طور بوده که هر وقت می‌خواستیم نشریه بخریم، همیشه حق تقدم با نشریاتِ زنان بوده. یعنی اگر بنا باشد کسی در ایران نشریه بخرد و برای ما بفرستد، تکلیف روشن است؛ اول نشریاتِ زنان را می‌گیرد؛ چه خوب، چه بد. چه مزخرف، چه غیر مزخرف. بعد نوبت می‌رسد به سایر نشریات. کتاب که می‌خواهیم بخریم، تقدم با کتاب‌های زنان است. راجع به آرشیو زنان بهتر این بود که یکی از خودشان اینجا حضور داشت. از کارهایی که انجام داده‌اند می‌توانم به این موارد اشاره کنم: تقریباً تمام نشریاتی که بعد از انقلاب منتشر شده را نگاه کرده‌اند و مطالب مربوط به زنان را استنتاج و کپی کرده‌اند. پرونده‌های مختلفی در اینجا هست. مجموعه‌ی مطالبی که مثلاً در نشریه‌ی قیام ایران وابسته به نهضت مقاومت ملی درج شده، در پرونده‌ی خاصی جمع‌آوری شده است. تمام مطالبی که نشریه‌ی کار دربارهِ زنان چاپ کرده، در يك پرونده جمع شده است. بریده‌ی نشریات کثیرالانتشار هم هست. یعنی مجموعه‌ی آن چیزی که در کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی آمده. این از کارهای جدی‌ای است که در همان آغاز کار انجام شد. می‌شود گفت که آرشیو زنان کما بیش شامل تمام نشریات زنان است که در ایران در آمده. احتمال دارد یکی دو شماره از نشریاتی که در دوران انقلاب چاپ شد را نداشته باشند؛ ولی از این افتادگی‌ها که بگذریم، تقریباً تمام مطالبِ مربوط به زنان در اینجا موجود است.

ناصر مهاجر: تا جایی که می‌دانم آرشیو در زمینه‌ی پوستر و عکس هم یکی از انگشت‌شمار جاهاییست که یک مجموعه‌ی گسترده و رنگارنگ در اختیار دارد. و باز تا جایی که من می‌دانم تنها موسسه‌ی هوور دانشگاه استنفورد است که هم‌اورد شماست.

• مهران پاینده: در زمینه‌ی پوستر و عکس، یک مقدار موفق بوده‌ایم. منتها پوستر و عکس یک مشکل جدی دارد و آن داستان نگهداری‌اش است و

داستان جا. پوستر مثل اعلامیه نیست که بشود آن را گذاشت لای یک پلاستیک، توی قفسه‌ی کتاب. جای مناسب می‌خواهد؛ هم برای اینکه درست نگه‌داری شود و هم برای اینکه به نمایش گذاشته شود؛ دیده شود! جای مناسب برای نمایش، اشخاص دیگر را تشویق می‌کند که پوسترهای بلااستفاده‌ی خودشان را در اختیار آرشیو بگذارند. ما اصلا جای نمایش پوستر نداریم. هیچ وقت آن‌قدر جا نداشتیم که بتوانیم پوسترهای که داریم، نه همه‌شان را، یک دهمش را، در معرض دید آدم‌ها بگذاریم. اگر جایی می‌داشتیم، اگر سالنی در اختیار داشتیم که به ما این امکان را می‌داد که پوسترهایمان را به نمایش بگذاریم، حتما الان چند برابر موجودی کنونی‌مان پوستر داشتیم.

ناصر مهاجر: کمی درباره‌ی پوسترهای‌تان توضیح دهید. از کجا آغاز کردید؟ مالِ چه سال‌هایی‌ست؟ تم‌ها چه است؟

• مهران پاینده: اکثر پوسترهایی که داریم، دوره‌ی بعد از انقلاب را در برمی‌گیرد. تعداد قابل توجهی از آن‌ها در ایران چاپ شده، درست پس از انقلاب. دوره‌ای که خودمان فعالیت می‌کردیم؛ خودمان وجود داشتیم. از پوسترهای مربوط به جنگِ هشت ساله‌ی ایران و عراق هم داریم. و همچنین پوسترهای تبلیغاتِ انتخاباتِ مجلس یا ریاست جمهوری اسلامی. تعدادی هم پوستر داریم که پیش از انقلاب و در خارج از کشور منتشر شده‌اند. این‌ها را عمدتاً دوستانی که در کنفدراسیون فعالیت می‌کردند، به ما داده‌اند. بعضی از آن‌ها واقعا درخشان است.

ناصر مهاجر: از نظر کار گرافیک؟

• مهران پاینده: از نظر کار گرافیک، از نظر ارائه، درخشان است واقعا. یعنی هنوز هم که به آن‌ها نگاه می‌کنی، می‌بینی که پوستر حرف می‌زند. مهم نیست که با پیام سیاسی‌اش موافقی یا مخالف. مهم نوع و جنس کار است. قدیمی‌ترین پوستری که از این سری داریم، پوستری‌ست که در سال ۱۹۷۵ چاپ شده. به دلائلی که قبلا به آن اشاره کردم، آن‌طور که باید و شاید به نمایش گذاشته نشده‌اند. کمتر کسی هم می‌داند که ما چنین مجموعه‌ای داریم. حتا آدم‌هایی هم که خیلی علاقمندند، آن‌ها را ندیده‌اند. خودمان هم بیشتر از دو دفعه یا سه دفعه آن‌ها را ندیده‌ایم. یک دفعه در جشنِ ده سالگی آرشیو توانستیم سه چهار تا از آن پوسترها را از بسته‌های‌شان دربیاوریم و در سالن سخنرانی به نمایش بگذاریم. يك بار در پانزدهمین کنفرانس سالانه‌ی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران که در برلن برگزار شد (۲۰۰۴) چند تایی از پوسترهایی را که مربوط به مسائل زنان بود و قدمتی داشت و اهمیتی،

به نمایش گذاشتیم. می‌بینید که از این نظر خیلی موفق نبوده‌ایم. حالا که از عدم موفقیت حرف زدیم، اجازه بدهید که حداقل يك مورد دیگر را هم بگویم.

ناصر مهاجر: خواهش می‌کنم.

• مهران پاینده: یکی از کارهایی که از ابتدا در نظرمان بود، اما پس از مدتی تامل تصمیم گرفتیم در بروشور اول هیچ اشاره‌ای به آن نکنیم، درست کردن يك آرشیو کودکان بود. شخصا خیلی دلم می‌خواست جایی داشته باشیم که بچه‌ها بتوانند بیایند و از آن استفاده کنند. مقدمات این کار را هم فراهم ساختیم. یعنی شروع کردیم به جمع‌آوری کتاب کودکان. چند قفسه را با کتاب کودکان پر کردیم؛ در یکی از گوشه‌های اینجا. اگر بچه‌ای پایش به اینجا می‌رسید، او را می‌بردیم که کتابها را نگاه کند؛ يك کتاب هم به دستش می‌دادیم. اما باز به خاطر مشکل مالی نتوانستیم کتابخانه‌ی کودکان را درست کنیم تا بچه‌ها بیایند و از کتابها استفاده کنند. دوستان ما در کارگاه نوشتن خلاق پارسال تصمیم گرفتند محلی هم برای کودکان درست کنند. از این تصمیم خیلی خوشحال شدیم و تشویقشان کردیم که این کار را سامان دهند. وقتی پرسیدند در این زمینه چه از دست شما ساخته است؟ گفتیم: همه‌ی کتابهای کودکانمان را می‌دهیم به شما. و دادیم. آن طرح هم به جایی نرسید.

ناصر مهاجر: یکی دیگر از زمینه‌های کار آرشیو، سازماندهی سمینارها بوده است که پیش‌تر به آن اشاره کردید. در سالهای آغازین، بیشتر سمینار می‌گذاشتید. به مرور زمان اما این بخش از کار رو به کاهش گذاشت. چرا؟

• مهران پاینده: علت اصلی سیر نزولی سمینارها، ناتوانی مالی‌مان بوده است. دوم اینکه آنقدر درگیر خرده‌کاری‌های آرشیو بوده‌ایم که مشکل می‌توانستیم فکر کنیم که حالا باید سمینار سازمان بدهیم. با توجه به تعدد انجمن‌ها و کانون‌ها و نهادهای سیاسی و فرهنگی در این شهر، ضرورتش هم چندان حس نمی‌شد. البته این نظر شخصی من است و ممکن است دیگر دوستان با من موافق نباشند.

ناصر مهاجر: با این حال می‌توانستید از پژوهشگرانی که برای تدوین رساله‌ها و کتاب‌هایشان از آرشیو استفاده کرده‌اند بخواهید که حاصل کارشان را در آرشیو ارائه دهند. در نشست‌های ساده و جمع و جور.

• مهران پاینده: اتفاقا این کار را کردیم. ببینید، در برلن جریان‌های مختلفی وجود دارند که شب‌های سخنرانی برگزار می‌کنند؛ مثل انجمن فرهنگی دهخدا، انجمن نیما، کانون پناهندگان سیاسی ایرانی، انجمن پژوهش‌های ایرانیان، کمیته‌ی دفاع از زندانیان سیاسی ایران. این‌ها نهادهایی هستند که کار برگزاری سخنرانی را خیلی جدی پی گرفته‌اند. اگر این‌ها نبودند، شاید ما به موضوع سمینار، طور دیگری برخورد می‌کردیم. از طرف دیگر از رقابت با این نهادها، رویگردان بودیم. البته اگر کسانی از خودمان می‌خواستند درباره‌ی موضوعی که کار کرده‌اند حرف بزنند، در برگزاری جلسه‌ی سخنرانی کوتاهی نمی‌کردیم. حتی گاهی اوقات به دوستی که در پژوهش موضوعی خوب پیش رفته بود، اصرار می‌کردیم که برای‌مان سخنرانی کند؛ آن هم نه در يك جلسه، که در چند جلسه. مثلاً سه جلسه در سه هفته و یا در سه ماه. يك دور نشریات زنان بررسی شد، بحث شد. يك بار هم از فرصت ده سالگی آرشیو استفاده کردیم، سه جلسه‌ی سخنرانی در سه ماه متوالی گذاشتیم که به ترتیب ناصر پاکدامن، چنگیز پهلوان و خانم هما ناطق آمدند برلن و برای‌مان صحبت کردند. هر سه جلسه هم خیلی خوب برگزار شد. اما کار تبلیغی که لازمه‌ی برگزاری جلسه‌ی سخنرانی یا سمینار است، درست انجام نشد. در امر تبلیغات، واقعیت این است که ما هیچ موقع نتوانستیم به شکل مطلوبی این کار را انجام دهیم. یعنی هیچ‌کدام‌مان در امر تبلیغات، اهلیت نداریم. آدم این کاره نداریم اصلاً. این یک واقعیت است. ضعف ماست یا قوت ماست؟

ناصر مهاجر: بی‌تردید نقطه قدرتان نیست.

• مهران پاینده: چون داستانِ پاریس مطرح شد، به خودم اجازه می‌دهم بگویم که ما در اینجا آدمی با مایه‌ی هوشنگ کشاورز نداریم. آدمی استخوان‌دار، آدمی همه‌جانبه، آدمی که در هر گوشه‌ی دنیا رفیق دارد و می‌تواند با همه رابطه برقرار بکند و با توجه به اعتبار و سن و سالش، با توجه به سابقه‌اش و غیره و غیره يك جلسه‌ی سخنرانی، سمینار علمی، يك نهاد فرهنگی را در کانون توجه عمومی قرار بدهد. ما از روز اول نسبت به این موضوع، نسبت به این ضعفی که داریم، آگاه بوده‌ایم. به روشن‌ترین شکل ممکن هم این مسئله بین خودمان مطرح شده است؛ نه يك بار که بارها. مثلاً چند دفعه تلویزیون برلن با ما تماس گرفت و پیشنهاد داد که کسی بیاید و درباره‌ی آرشیو مصاحبه بکند. یازده نفر نشسته‌اند و یازده نفر گفته‌اند: تو برو. یعنی همه‌مان می‌دانیم که این کاره نیستیم. به همین دلیل بخش تبلیغات‌مان، تقریباً صفر بوده‌است. اگر هم کار تبلیغی شده، غالباً

از طرف دوستان آرشیو بوده است؛ مثل متنی که چند سال پیش در نشریه آرش (شماره‌ی ۸۲ — ۸۱، مهر ۱۳۸۱) چاپ شده. اما خود دست‌اندرکاران آرشیو را تا حالا دست به این نوع کارها نزده‌اند.

• رضا یگانه: درست است که آدم این کاره نداشته‌ایم، ولی از زاویه‌ی دیگری هم می‌تواند شود این مورد را بررسی کرد. برخورد ما به همدیگر از ابتدا به این شکل بود که هیچ کس سعی نداشته از دیگری پیشی بگیرد. این در واقع یکی از پرنسپ‌های ما بوده است. از این زاویه، هر وقت پیشنهاد مصاحبه شده است، هر کدام از ما سعی داشته، میدان را به دیگری بدهد. اینکه کسی داوطلب مصاحبه نمی‌شود، لزوماً به این معنا نیست که از عهده‌ی مصاحبه بر نمی‌آید. از این مورد که بگذریم، واقعیت این است که چندین بار پیش آمد که با رادیوهای مختلف، منجمله رادیو مولتی کولتی برلن مصاحبه کنیم؛ با چند تلویزیون برلن هم مصاحبه کرده‌ایم و مصاحبه‌ها پخش شده‌اند. دوست دارم به این نکته نیز اشاره کنم که چند سال پیش سعی کردیم برای آرشیو یک سایت اینترنتی درست کنیم. اما باز به خاطر مشکلات مالی نتوانسته‌ایم آن چیزی را که در نظر داشتیم درست کنیم. این سایت هنوز هم هست؛ اما متأسفانه آخرین باری که به روز شد، چند سال پیش بود.

ناصر مهاجر: یعنی چه سالی؟

• رضا یگانه: آخرین اطلاعاتی که اضافه شده، شاید به یک سال، یک سال و نیم قبل برگردد. بخشی از اطلاعاتی که در سایت آمده به سال‌های ۹۲ و ۹۳ مربوط می‌شود. نیرویی صرف این کار نشد و نتوانستیم پروژه‌ی سایت را به سرانجام رسانیم. مهران به مشکلات اشاره کرد. نه پول این کار را داریم و نه وقت‌اش را. همین که بتوانیم (۱) آرشیو را باز نگه‌داریم و خدمات لازم را ارائه دهیم و (۲) اسناد، نشریات و کتاب‌هایی را که مرتب می‌رسد طبقه‌بندی، فهرست‌برداری و نظم و ترتیب دهیم، شاکریم. بدون هیچ‌گونه حمایت مالی و تنها با همت عالی، بیش از این نمی‌شود کرد.

ناصر مهاجر: نمی‌فهمم! نمی‌فهمم چه می‌گویید. می‌فهمم که مشکل مالی‌ای که دارید خیلی جدی‌ست. می‌فهمم که این مشکل مالی چه محدودیت‌هایی را بر شما تحمیل کرده. می‌فهمم این پرنسپ را که کسی نخواهد از دیگری پیشی بگیرد و خودش را مطرح کند. اما نمی‌فهمم چرا نمی‌شود تقسیم کار کرد و به مثل هر بار از دو نفر خواست که به مصاحبه بروند. با

توجه به اعتبار زیادی که میان کوشندگان سیاسی و روشنفکران تبعیدی دارید و با توجه به شبکه‌ی گسترده ارتباطاتی که دارید، نمی‌فهمم چرا نمی‌شود کار سایت را سامان داد. نمی‌فهمم چرا برای شناساندن بیشتر آرشو تلاش همه سویه‌ای نمی‌کنید. خُب اگر گردانندگان آرشو در زمینه‌ی تبلیغات ضعیف هستند، چرا سراغ کسانی نمی‌روید که در این زمینه قوی هستند؟ خودتان بهتر می‌دانید که اگر پی این قضیه را بگیرید، خیلی‌ها حاضرند دست در دست‌تان بگذارند و در کنار شما برای حل مسئله آستین بالا زنند.

• مهران پاینده: به نظر من مساله مرکزی این است که در میان ما يك نفر پوبلیسیست نیست؛ با ویژه‌گی‌های يك پوبلیسیست.

• عباس خداقلی: از همان ابتدا، به قضیه‌ی تبلیغات بی‌توجه بودیم. یعنی آدم‌هایی که دور هم جمع شدند، فقط به این مسئله فکر می‌کردند که چه کسی می‌تواند فهرست‌بندی و طبقه‌بندی و به طور کلی این نوع کارها را انجام بدهد. به مسئله‌ی تبلیغات فکر نمی‌کردیم. من فکر می‌کنم چیزی که مهران می‌گوید این است که ما می‌باید يك نفر می‌داشتیم که مسئله‌ی ذهنی‌اش، تبلیغات باشد. من مسئله‌ی ام این است که این سندها را طبقه‌بندی نکنم. فکر تبلیغات هیچ وقت به ذهنم نمی‌آید. اصلا دردِ تبلیغ ندارم. نمی‌فهمم که تبلیغات مهم است و بدون تبلیغات کارمان پیش نمی‌رود؛ ولی مثل اینکه دردش را ندارم. برعکس من، آدم‌هایی هستند که فقط در قید تبلیغ هستند. اصلا کارشان همین است. اما ما، از همان روز اول که دور هم جمع شدیم، مسئله‌مان این بود که چه کسی به کار آرشو وارد است. معیار انتخاب آدم‌ها و مشارکتشان در آرشو فقط این نکته بود. در ضمن فکر می‌کنم اگر انقدر نیرو داشتیم که راحت بتوانیم از پس کارهای اینجا برآییم، شاید یک نفر از ما می‌توانست وقتش را آزاد کند و فقط به مسئله‌ی تبلیغات بپردازد. در مورد مصاحبه هم فکر می‌کنم لزوماً نباید آدم این کاره باشد. می‌شود راه‌هایی پیدا کرد که از آن طریق، کار تبلیغی هم انجام شود. خیلی عجیب است. نشسته‌ای اینجا و مشغول کارت هستی که در آرشو باز می‌شود و يك نفر می‌آید تو و می‌گوید که من از لهستان آمده‌ام و دنبال فلان اعلامیه هستم. اما همین خانمی که همسایه‌ی دیوار به دیوار توست وقتی بر حسب اتفاق در آرشو را می‌کوبد و می‌آید تو، می‌گوید: اوه، من چندین ساله که در کنار شما زندگی می‌کنم، ولی اصلا خبر نداشتم همچین چیزی در همسایگی من وجود دارد.

• مهران پاینده: یعنی وقتی حرکت می‌کنی، می‌خواهی عکس‌العمل حرکت

را هم ببینی. اما نمی‌بینی. انگار فریادی کشیده‌ای در بیابان که انعکاس ندارد. یکی از تلویزیون‌های ایرانی آمده بود اینجا. خانمی که مسئول گروه بود به شدت اصرار داشت با یکی از ما مصاحبه کند و فیلم هم بردارد. البته چون کار داشتند، اینجا آمده بودند. اما در همان مدت کمی که پیش ما ماندند، دیدند که اوضاع اینجا خیلی ناجور است. زمستان بود. هوا خیلی سرد بود. دائم باید ذغال‌سنگ مریختیم توی بخاری. خلاصه آن خانم تصمیم گرفت که به طور جدی برای آرشیو اقدامی کند؛ که کرد. همکارانش را همراه با وسایل فیلم‌برداری آورد به اینجا و با ما مصاحبه کرد. مصاحبه پخش شد. گفته شد که این‌ها در یک چنین وضع اسفباری هستند؛ اتاق‌شان را نگاه کنید؛ میز و صندلی‌هایشان را نگاه کنید، سیستم گرمایشان را نگاه کنید، جای کتاب‌هایشان را نگاه کنید و غیره. می‌دانید دست‌آورد این برنامه‌ی تلویزیونی چه بود؟ دو نفر ایرانی که آن برنامه را دیده بودند با ما تماس گرفتند. یکی از آن دو نفر را می‌شناختم. یک کمد و چند تا صندلی داشت که نمی‌دانست با آن‌ها چه کند. یک شخص دیگری هم که می‌خواست انبار خانه‌اش را خالی کند، تصمیم گرفت ذغال‌سنگ‌هایش را به ما ببخشد. می‌خواهم بگویم مسئله از داشتن و نداشتن یک پوبلیسیستِ خوب فراتر می‌رود. یک انجمن پزشکان ایرانی در برلن داریم. این‌ها پول‌دارترین جماعت ایرانی این شهر هستند. با آن‌ها تماس گرفتیم؛ برای‌شان نامه نوشتیم؛ خودمان را به آن‌ها معرفی کردیم و خواستیم عضو و همیار ما شوند. یا به ما کمک مالی کنند. اگر از این دیوار صدا در آمد، از انجمن پزشکان ایرانی هم در آمد.

ناصر مهاجر: داستانِ آن برنامه‌ی تلویزیونی تامل‌برانگیز است. دلم می‌خواهد بدانم آیا نشریه‌های ایرانی چاپ اروپا و آمریکا هرگز از آرشیو، خدمات و احتیاجاتش نوشته‌اند؟ آیا هرگز تبلیغ کرده‌اند که اگر دنبال این سند و یا آن نشریه هستید، می‌توانید با این مرکز فرهنگی در شهر برلن تماس بگیرید؟

• رضا یگانه: من ندیده‌ام. اما در اینترنت هست. در بخش خدمات ایرانی در شهر برلن اسم و آدرس و شماره‌ی تلفن و ساعت‌های کار آرشیو آمده.

• مهران پاینده: انگشت شمارند نشریاتِ ایرانی‌ای که به آرشیو توجهی کرده باشند. آن قدر که من خبر دارم، کسانی که با آرشیو آشنا شده‌اند، عمدتاً به واسطه‌ی دوستان‌شان بوده که از آرشیو استفاده کرده‌اند. یعنی آشنایی با آرشیو و چیزهایی که دارد و ندارد، بیشتر دهان به دهان بوده، نه از طریق رسانه‌های ایرانی

خارج از کشور.

• رضا یگانه: بعضی از محققین هم در مقدمه و یا موخره‌ی نوشته‌هایشان به آرشیو اشاره کرده‌اند. از این طریق هم آرشیو شناسانده شده است. مثلا یروان آبراهامیان وقتی درباره زندان و اعترافات زندانیان سیاسی کار می‌کرد، مدتی آمد به برلن و چند هفته‌ای از منابع آرشیو استفاده کرد. او در مقدمه‌ی کتاب اعترافات شکنجه‌شدگان، مقدم بر هر شخص یا نهادی از آرشیو سپاسگذاری کرده است. فکر می‌کنم این کار او موجب آشنایی خیلی‌ها با آرشیو شد.

• عباس خداقلی: محققى از استراليا آمده بود و هر روز چند ساعتى به اینجا می‌آمد. شاید او به وسیله‌ی آن کتاب، آرشیو را پیدا کرد!!!

ناصر مهاجر: محققین فرنگی هم به آرشیو رجوع می‌کنند؟

• مهران پاینده: کم. ولی می‌کنند.

• رضا یگانه: یک نمونه‌ی دیگر، خانمی دانشجویی‌ست که تز فوق لیسانسش درباره‌ی پوشش زنان در ایران بود؛ از يك منظر تاریخی و از انقلاب مشروطیت به این طرف. او مدت زیادی با آرشیو رفت و آمد داشت و کلی چیز به امانت گرفت. وقتی پایان نامه‌اش را تمام کرد، آن را به آرشیو اهداء کرد.

ناصر مهاجر: اگر اجازه بدهید می‌خواهم جهت گفتگو را تغییر دهم و از شما بخواهم کمی درباره‌ی سازمان‌دهی آرشیو حرف بزنید. شاید بد نباشد از خودتان آغاز کنیم. چگونه با هم کار می‌کنید؟ و این کار جمعی را چگونه با هم زیسته‌اید؟

• مهران پاینده: من فکر می‌کنم اول در مورد آنچه داریم و آنچه تنظیم کرده‌ایم و نوع تنظیم حرف بزنیم که مهم‌تر است از روابط داخلی ما. ما چیزی حدود ۱۱۰۰ دوره نشریه در اینجا داریم. بعضی از این دوره‌ها بیش از ۴۰۰ شماره است. بعضی از این نشریه‌ها سه شماره است. خیلی‌هایشان کامل هستند؛ بعضی‌ها هم کامل نیست. از این ۱۱۰۰ نشریه، ۴۰۰ نشریه، نشریات داخل ایران است. و ۷۰۰ دوره مربوط به نشریات خارج از کشور است. اکثر این نشریات بعد از انقلاب منتشر شده‌اند. بخشی هم نشریاتِ اپوزیسیون خارج از کشور هستند که در زمان محمد رضا پهلوی منتشر می‌شد. استثنا نا نشریاتی فارسی هم داریم که در عراق منتشر شده؛ چه در زمان شاه و چه در زمان جنگ ایران و عراق. بعضی از نشریات فارسی‌ای که در شوروی سابق چاپ می‌شد

هم در آرشیو هست. این نشریات فهرست شده. فهرست هنوز کامپیوتری نشده. درصد کمی از آن کامپیوتری شده. فهرستمان دربرگیرنده‌ی این مشخصات است: عنوان نشریه، ناشر، سردبیر، صاحب امتیاز، فاصله انتشار نشریه، تاریخ انتشار اولین شماره و در صورتی که اولین شماره را نداشته باشیم، تاریخ انتشار اولین شماره‌ی موجود.

علاوه بر نشریات، چند مجموعه‌ی بریده روزنامه داریم. بریده‌ی روزنامه‌هایی که مربوط به ایران است از سال ۱۹۵۱ تا امروز را در بر می‌گیرد. برخی از مسائل ایران که مورد بحث و بررسی مطبوعات قرار گرفته هم به صورت پرونده در آرشیو موجود است؛ مثل کنفرانس برلن؛ یا ترور میکونوس، یا رفراندام جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ یا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰.

علاوه بر این، حدود ۵۰ دوره نشریه به زبان آلمانی داریم. یک یا دو نشریه از این مجموعه را سفارت جمهوری اسلامی ایران در آلمان برای آلمانی‌ها منتشر کرده است.

ناصر مهاجر: به روزنامه‌های قدیمی‌ای که دارید، اشاره نکردید؛ کیهان و اطلاعاتِ سال‌های پیش از شهریور ۱۳۲۰.

• رضا یگانه: مجلد روزنامه‌های سال ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۱۱، ۱۳۰۸، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳ را در اینجا داریم. اگر بودجه‌اش را داشتیم همه‌ی سالانه‌های کیهان یا اطلاعات را می‌خریدیم.

اما اعلامیه‌ها. تا به حال نزدیک به ۱۵۰۰۰ برگ اعلامیه جمع آوری کرده‌ایم. بخشی از این اعلامیه‌ها هنوز تفکیک و طبقه‌بندی نشده‌اند. ولی بخش بزرگی از آن‌ها، یعنی بیش از ۱۲۰۰۰ یا ۱۳۰۰۰ اعلامیه تفکیک و طبقه‌بندی شده است. تفکیک آن‌ها بر اساس امضاییست که زیر اعلامیه آمده؛ اعم از فرد، نهاد و یاسازمان. یعنی به راحتی می‌شود فهمید که سازمان X در تاریخ Y اعلامیه‌ای داده است درباره‌ی فلان موضوع. این اعلامیه‌ها در ۱۱۰ کلاسور نگه‌داری می‌شود.

از اعلامیه‌ها که بگذریم به جزوه‌ها و کتاب‌های نهادهای سیاسی می‌رسیم. ما حدود ۳۰۰۰ کتاب و جزوه داریم که به اسم يك سازمان یا نهاد سیاسی یا نهاد فرهنگی منتشر شده. این‌ها به ترتیب نام سازمان‌های منتشر کننده‌شان، طبقه‌بندی شده‌اند. همه‌ی جزوه‌ها و کتاب‌ها فهرست شده‌اند؛ به شکل دیجیتالی. شناسنامه‌ی هر کدام از آن‌ها حاوی عنوان، نام نویسنده یا مترجم (البته در صورتی که اصلاً نام داشته باشند) ناشر، سال انتشار، نوبت انتشار، تعداد صفحه‌ای

که دارند، قطع جزوه یا کتاب و موضوع آن است. حدود ۲۵۰ جزوه هم به زبان آلمانی داریم.

ناصر مهاجر: درباره‌ی ایران؟

• مهران پاینده: درباره‌ی ایران و توسط ایرانی‌ها. حدود ۱۰۰۰ کتاب به زبان‌های غیر فارسی داریم (آلمانی، انگلیسی، ترکی و کردی) مربوط به ایران و مسائل ایران. بیش از ۷۰۰ جلد کتاب و جزوه در مورد مسائل زنان است. این کتاب‌ها و جزوه‌ها مثل بقیه‌ی کتاب‌ها فهرست شده است.

علیرغم اینکه از ابتدا سعی داشتیم اسناد صوتی و تصویری هم جمع کنیم، جز پوسترها که درباره‌اش صحبت کردیم، در دیگر زمینه‌ها خیلی موفق نبوده‌ایم. با این حال بخش کم و بیش قابل توجهی داریم از مجموعه‌ی اسناد صوتی مربوط به جلسات مختلفی که گذاشته شده و همچنین از اسناد تصویری.

• رضا یگانه: بخشی از کارهایی را که پیش از انقلاب در خارج از کشور انجام شده؛ عمدتاً از طرف کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا، در اینجا جمع کرده‌ایم. مثلاً سرودهای انقلابی؛ چه به صورت نوار و چه به صورت صفحه. این هم جزو آن مجموعه‌ی اسناد صوتی - تصویری است.

ناصر مهاجر: بسیار خُب، می‌رسیم به موضوع سازمان‌دهی. چگونه آرشیو را اداره می‌کنید؟ چه جور با هم کار می‌کنید. از آن ۱۱ نفر بنیان‌گذار، چند تن مانده‌اند و چند تن کنار کشیده‌اند؟

• عباس خداقلی: اعضای آرشیو هر ماه یک جلسه دارند که همین‌جا برگزار می‌شود. درباره‌ی همه‌ی مسائل و مشکلات مربوط به آرشیو صحبت می‌کنیم. از جمله مسائلی که در جلسات ماهانه روشن می‌شود، نوبت افراد در بازکردن آرشیو است. می‌دانید که دو روز در هفته آرشیو برای استفاده‌ی عموم باز است.

ناصر مهاجر: روزهای شنبه و سه شنبه ...

• عباس خداقلی: بله. باید روزهای استفاده از آرشیو را سازمان‌دهی کرد. باید همه باشند تا معلوم بشود که هر کسی چه روزی وقت دارد.

• مهران پاینده: بگذارید از اینجا شروع کنیم. دموکراسی و کار دموکراتیک کردن، کار مدنی کردن، چیزی نبود که خیلی زیاد با آن

آشنا باشیم. از آغاز کار، کوششمان بر این بود که کار را به شکل دموکراتیک سازمان بدهیم. یعنی با حقوق برابر کنار هم فعالیت کنیم. علیرغم همه‌ی بالا و پایین‌ها و کم و زیادهایی که داشته‌ایم، اشکالاتی که در جاهای مختلف پیدا می‌شود، تا حدودی موفق بوده‌ایم که این کار را بکنیم. اولین تصمیمی که گرفتیم این بود که تا آن جایی که ممکن است رای‌گیری نکنیم. ما با توافق کارمان را انجام می‌دهیم. هر تصمیمی که گرفته می‌شود با موافقت عمومی‌ست. یک نظر مخالف می‌تواند از تصمیم جلوگیری کند و مسئله را معلق بگذارد. در نتیجه کارهایی که انجام می‌شود، اگر انجام بشود، با توافق همه است. از این طریق سعی کرده‌ایم روابط کم و بیش دموکراتیکی را بین خودمان برقرار کنیم؛ علیرغم فشارهایی که بیشتر از بیرون بر ما تحمیل می‌شود. مثلاً بر اساس قوانین آلمان، هر انجمن برای اینکه ثبت شود باید یک رئیس معرفی کند. ما در اساسنامه‌ی‌مان نوشته‌ایم کسانی که اینجا کار می‌کنند حقوق برابر دارند و سلسله مراتب نداریم. اداره‌ی ثبت انجمن‌ها، ما را بدون مشکل پذیرفت. ولی پلیس نپذیرفت. نامه نوشتند که: در صورت بروز مشکل، طرف صحبت ما کیست؟ ما می‌خواهیم بدانیم رئیس این آرشیو کیست. جواب دادیم که رئیس نداریم. آدم‌هایی که اینجا هستند و شما اسم و آدرس همه‌شان را دارید، همه به یک اندازه جوابگو هستند و شما می‌توانید با هر کدام از ما تماس بگیرید. همانی که با او تماس می‌گیرید، مسئول است. بالاخره کوتاه آمدند. البته فقط پلیس نیست. از روز اول همه به دنبال رئیس بوده‌اند و هنوز می‌پرسند رئیس شما کیست؟ حقوق برابر و هنجار غیرعادی‌ای که ما سعی کرده‌ایم در اینجا برقرار کنیم، چیزی نیست که بیرون از ما پذیرفته شده باشد. عامل دیگر بیرونی‌ای که همیشه و هنوز عمل می‌کند، مسئله‌ی فعالیت سیاسی دست‌اندرکاران آرشیو است. طبیعی‌ست آدم‌هایی که اینجا هستند، هر کدام نظرات سیاسی خاص خودشان را دارند. در مواردی این نظرات کاملاً مغایر هم و حتا متضادند. ما با علم به این موضوع و پذیرش تنوع نظری دور هم جمع شدیم. چون نظر سیاسی، دخلی به کار آرشیو ندارد. آنچه ملات همکاری است، توافق درباره‌ی ماهیت کار آرشیو و سبک انجام دادن این کار است. اما هنوز نتوانسته‌ایم این واقعیت را در بیرون جا بیاندازیم. این مسئله در جریان کنفرانس برلین (۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۷۹) خیلی روشن خودش را نشان داد. همه‌ی آدم‌هایی که در آرشیو کار می‌کردند، در کنفرانس برلین شرکت داشتند؛ با نظرهای کاملاً مختلف. این اختلاف کوچکترین اثر سوئی در کار ما در درون آرشیو نداشت. در بیرون اما، در مباحثی که پیرامون کنفرانس برلین، دلایل برگذاری آن، اهداف سیاسی آن و ... جریان داشت، برخوردهای جدی با هم داشتیم. ما کاملاً

می‌توانستیم اختلافاتمان را بفهمیم. ولی خیلی جالب است که بیرون آرشیو یا حداقل یک بخش قابل توجه از ایرانیان ساکن برلن، مهر کوبیدند به آرشیو. یعنی تعدادی از کسانی که عضو کتابخانه‌ی آرشیو بودند و از آرشیو استفاده می‌کردند، طی نامه‌ای استعفای خودشان را از عضویت در آرشیو به اطلاع ما رساندند؛ چرا که بعضی از ما از منتقدان جدی کنفرانس برلن بودیم؛ از زوایای گوناگون البته. آن آدم‌ها حتا نخواستند بفهمند که بعضی از گردانندگان آرشیو در ارزیابی کنفرانس برلین شبیه آن‌ها فکر می‌کنند. می‌خواهم بگویم که این نوع کژاندیشی‌ها، درهم آمیختن مسائل و ندیدن واقعیت، فقط حاصل بی‌تجربگی یا ندانم کاری ما نیست؛ چیزیست که از بیرون به ما تحمیل می‌شود. سال‌ها گذشت، ابعاد دیگر کنفرانس برلین آشکار شد و ... تازه بعضی از آدم‌ها تصمیم گرفتند از حالت قهر با آرشیو بیرون بیایند.

ناصر مهاجر: با توجه به اینکه تصمیم‌گیری‌های آرشیو بر توافق جمعی یا نوعی از اجماع استوار است، منطقی نمی‌توانید با سیاست ببر و بدوز پیش بروید.

• مهران پاینده: ما برای بیرون دادن همین بروشور زرد رنگی که در دست شماست و به زور یک صفحه می‌شود، دو سه ماه وقت گذاشتیم.

ناصر مهاجر: این بروشور به مناسبت گشایش آرشیو چاپ شد، نه؟

• مهران پاینده: بله اولین بروشوریست که بیرون دادیم. برای تنظیم پاراگراف اولش، ساعت‌ها بحث کردیم. برای تدقیق کلمه به کلمه آن، با هم دعوا کردیم. ولی بالاخره به توافق رسیدیم و مسئله حل شد. طبیعی بود که توافق به سرعت و آسانی به دست نیاید. یازده نفر بودیم با زندگی‌های مختلف، سن و سال‌های مختلف، تجربیاتمان، دلبستگی‌های سیاسی و فکری‌مان، سلیقه‌هایمان، متفاوت بود و هست. اما تا اینجا توانسته‌ایم با هم کار کنیم. کارهایمان هم مشخص است: کار سیاه فهرست کردن، طبقه‌بندی کردن، مرتب کردن و در جعبه و یا در کلاسور گذاشتن روزنامه‌ها و اعلامیه‌ها؛ تهیه و فهرست‌برداری و طبقه‌بندی کتاب‌ها. مسائل فنی درباره شیوه تنظیم و ترتیب و ارائه‌ی اسناد و کتاب‌ها، باز کردن آرشیو هفته‌ای دو بار و... برای روزهای کاری هم دفتری داریم که اسم کسانی که قرار است در طول ماه اینجا را باز کنند و ببندند را در آن می‌نویسیم. این بخش، هیچ کار ساده‌ای نیست؛ علی‌الخصوص که فشارهای بیرون هم در این قسمت بیشتر است.

ناصر مهاجر: می‌خواهم بدانم با مشکلاتی که در هر کار دسته جمع‌ای پیش می‌آید، چگونه برخورد می‌کنید؟ می‌دانیم در هر فعالیتی جمع‌ای يك عده از زیر کار درمی‌روند، يك عده حداقل کار را انجام می‌دهند، يك عده احساس مسئولیت‌شان کمتر است و و و. با این‌گونه مشکلات چگونه برخورد می‌کنید؟

مهران پاینده: تردیدی نیست که هر کدام از ما نظرات خاص خودمان را داریم و شیوه‌ی برخورد خاص خودمان را. چیزی که من می‌توانم بگویم این است که آدم‌ها را همان طور که هستند پذیرفته‌ام؛ به بخشی از رفتارها هم تن داده‌ام: چه با علاقه، چه بی‌علاقه؛ چه با دوستی، چه با دشمنی؛ چه به حق، چه به ناحق. يك مقدار چیزهای همدیگر را مجبور شدیم بپذیریم.

ناصر مهاجر: منظور از «چیزها» چیست؟

• مهران پاینده: روحیات، اخلاق، مسئولیت‌پذیری، تعهدپذیری، کار کردن، کار نکردن، حجم کاری که هر کس برمی‌دارد. این نوع چیزها بعد از مدتی میان ما جا افتاد. اصلاً برای همین است که توانسته‌ایم کنار هم باشیم و باهم کنار بیایم.

• عباس خداقلی: آدم باید انگیزه داشته باشد برای کاری که می‌کند. انگیزه، یک بخشش تشویق است. آن تشویقی که آدم می‌بیند - حتا در این حد که مثلاً راجع به آن کار صحبت کنند، عکس‌العمل نشان دهند - این حس را به آدم می‌دهد که کاری را که انجام می‌دهد مفید است. باید دید کسی که کمتر کار می‌کند، کمتر مسئولیت می‌پذیرد، مسئله‌اش چیست. آیا انگیزه‌اش کم شده یا اینکه مسئله چیز دیگری‌ست. می‌نشینیم و در مورد آن آدم فکر می‌کنیم، حرف می‌زنیم. همان طور که مهران گفت بالاخره به این نتیجه می‌رسیم که باید بپذیریم. خود به خود نپذیرفتیم. پس از فکر کردن زیاد و بررسی مورد معین، پذیرفتیم. شاید بشود کلمه‌ی توجیه را به کار بُرد. شاید هم کلمه‌ی تفاهم را. برای من بیشتر تفاهم است. خُب، باید انرژی‌اش را از جایی بگیرد. معلوم است که می‌رود به دنبال کاری که فکر می‌کند مفیدتر است. این را باید فهمید. باید فهمید که آن یکی که الان کمتر کار می‌کند، شاید هفته‌ی پیش که من کمتر حضور داشتم در آرشیو، او بیشتر بوده. در مراحل مختلف، مشارکت آدم‌ها در کار مختلف بوده. این واقعیت ماست. یعنی بالا پایین داشته‌ایم. یک زمانی که فلانی بوده، من اصلاً نبودم. یک زمان طولانی X بوده، من اصلاً حضور نداشتم. اصلاً خبر ندارم که آن موقع چه گذشته، چه اتفاقاتی افتاده در آرشیو. راجع به شخص

خودم می‌گویم.

اما در رابطه با مسئله‌ی قبلی‌ای که مهران به آن اشاره کرد، یعنی مسئله‌ی برخورد آدم‌های بیرون به ما. ما در این شهر به بچه‌های آرشیو معروف هستیم. یعنی هر جا می‌رویم، می‌گویند بچه‌های آرشیو آمدند. بچه‌های آرشیو فلان کار را کردند. بچه‌های آرشیو بهمان حرف را زدند. بچه‌های آرشیو به جلسه‌ی سخنرانی فلانی آمدند. بچه‌های آرشیو به جلسه‌ی سخنرانی فلانی نیامدند. تو گویی "بچه‌های آرشیو" جلسه می‌گذارند همه با هم تصمیم می‌گیرند که در کدام جلسه شرکت کنند و در کدام جلسه شرکت نکنند و از این نوع حرف‌ها. حتا بعضی‌ها تا آنجا پیش می‌روند که کانون پناهندگان و آرشیو را يك چیز نشان دهند. با اینکه آدم‌های خیلی پرتی هم نیستند. به ما هم نزدیک هستند!

ناصر مهاجر: پذیرفته‌اید این اصل را که انسان‌ها آزادانه و به اختیار دست به کار جمعی می‌زنند یا نمی‌زنند و هرکس از چیزهایی خوش می‌آید و از چیزهایی گریزان است؟

• عباس خداقلی: وقتی سلسله مراتب را قبول نداشته باشیم، طبیعتاً است که فکر کنیم هرکس از این حق برخوردار است که آزادانه تصمیم بگیرد.

ناصر مهاجر: اما تا کجاست حدود آزادی و اختیار؟

• عباس خداقلی: کار ما تاکنون زمین نمانده و مختل نشده.

ناصر مهاجر: به قیمت اینکه همیشه چند نفری بوده‌اند که پا پیش بگذارند و جاهای خالی را پُر کنند.

• عباس خداقلی: بله.

• رضا یگانه: در تائید و تکمیلِ حرف مهران و عباس می‌توانم اضافه کنم که در این پانزده سال کار مشترك، مستقل فکر کردن در تک تک ما تقویت شده و این به علت ساختار درونی ماست. نگاه مستقل به خودم، به جمع دوستان آرشیو و به جهان بیرون از خودم، در واقع به من کمک کرده است که وقتی در آرشیو اشکالاتی می‌بینم، ایراداتی می‌بینم، کم و کسرهایی می‌بینم، حتا چیزهایی می‌بینم که مرا آزار می‌دهد، نوعی با آن کنار بیایم (و فکر می‌کنم این دربارهی رفتار دیگران با من هم صادق باشد.) در موقع بروز مشکل در روابط درونی‌مان از خودم

می‌پرسم: نقطه‌ی مشترک ما چیست؟ مخرجِ مشترک همه ما چه چیزی است؟ مخرج مشترک ما، شانزده سال قبل چه بوده؟ بعد می‌بینم این نقطه‌ی مشترک همچنان وجود دارد و آن همین کار آرشيو است که همه به آن اعتقاد داریم. کار آرشيو و ادامه دادن به این کار چیزیست که ما را به هم پیوند داده. و کار آرشيو اساساً دو چیز است: (۱) باز کردن آرشيو حداقل دو بار در هفته و ارائه‌ی خدمات لازم و (۲) جمع‌آوری، تنظیم، طبقه‌بندی، فهرست برداری و و و و که این قسمت وقت‌گیر و کار خیلی جدی‌ایست که بالطبع همه‌ی دوستان به يك اندازه در آن دخیل نیستند. فشار کار این بخش طی سال‌های گذشته، عملاً بر دوش تعداد معینی از همکاران آرشيو بوده.

ناصر مهاجر: وقتی زیر فشار باشی، پس از مدتی واکنش نشان می‌دهی. مکانیسم‌های واکنش نسل ما نسبت به فشار از بیرون، پوشیده و پنهان نیست. چه واکنش‌های غیر مستقیم و چه واکنش‌های مستقیمی که نشان می‌دهیم: از متلك پراندن گرفته تا خجل کردن و عذاب وجدان دادن به طرف مقابل تا اعتناء نکردن و بی‌احترامی. احساس می‌کنم فرهنگ اجتماعی حاکم بر آرشيو تا حد زیادی این نوع واکنش‌ها را پشت سر گذاشته.

• عباس خداقلی: نوع کاری که انجام می‌دهیم، این امکان را به آدم‌ها می‌دهد که حضور مداوم در اینجا نداشته باشند و همیشه کنار هم نباشند. اصلاً سرشت کار ما طوری است که استقلال عمل بسیار زیادی به آدم‌ها می‌دهد. هر وقت بخواهیم می‌توانیم بیاییم اینجا کار کنیم. ممکن است فقط در جلسات ماهانه همدیگر را ببینیم. کسی که در اینجا کار می‌کند با يك كليك می‌تواند به مراجعه کننده بگوید (یا تلفنی یا حضوری) که این نشریه را داریم یا نداریم. طبیعیست، کسی که بیشتر وقت خالی‌اش را در اینجا می‌گذراند و در منظم کردن، طبقه‌بندی، فهرست برداری و این قبیل کارها زیاد مایه می‌گذارد، می‌تواند اطلاعات خیلی دقیق و کاملی به مراجعه کننده بدهد. کسی که در این بخش از کار خیلی درگیر نبوده، حداقل كمك را به مراجعه کننده می‌کند. می‌خواهم بگویم که سرشت کار اینجا طوریست که مانع می‌شود فشار کمر شکنی را تحمل کنیم.

• مهران پاینده: خوشبختانه هیچ کدامان خیلی هم ماخوذ به حیا نیستیم.

ناصر مهاجر: در این پانزده، شانزده سال گذشته چند نفر از بنیان‌گذاران از آرشيو کنار کشیده‌اند و چند نفر مانده‌اند؟

• مهران پاینده: سه نفر کنار کشیده‌اند. ژاله احمدی، لوییز باغرامیان و فرزانه سوری. به دلایل مختلف کنار کشیدند. اما رابطه‌ی آنها با آرشیو کماکان دوستانه و صمیمانه است. واقعا ما آنها را هنوز هم از آرشیو می‌دانیم.

ناصر مهاجر: حدس می‌زنم این کناره‌گیری به خاطر اختلاف عقیده و سلیقه نبود؛ بلکه...

• مهران پاینده: مسائلی داشتند که به آرشیو مربوط نبود.

ناصر مهاجر: خسته‌ی‌تان کردم. شاید بهتر باشد که در همین جا این گفتگو را به پایان برسانیم و از پرداختن به جنبه‌های دیگر زندگی آرشیو ارزشمند شما / ما درگذریم. سپاسگزارم که چند ساعت از وقت‌تان را در اختیار من گذاشتید و به پرسش‌هایم پاسخ دادید.

• مهران پاینده، عباس خداقلی و رضا یگانه: ما هم از شما بسیار سپاسگزاریم.

۱- شرح تفصیلی این رویداد در نشریه‌ی آرش (پاریس)، شماره‌ی 58، مهر - آبان 1375 آمده است.

۲- کارگاه نوشتن خلاق در سال 2007 تعطیل شد و همه‌ی کتاب‌های کودکان که آنجا بود، به آرشیو بازپس داده شد.

۳- این کنفرانس را بنیاد هانریش بُل برگزار کرد؛ در خانه‌ی فرهنگ‌های جهان در برلین. رالف فوکس، از اعضای هیئت مدیره‌ی بنیاد هانریش بُل در روز گشایش کنفرانس "انگیزه اصلی این همایش" را چنین برشمرد: «درست است که این کنفرانس در پی دیدار یوشکا فیشر وزیر امور خارجه‌ی آلمان از ایران برپا می‌شود و بعد از این دیدار مناسبات ایران و آلمان وارد دوره‌ی بهبودی می‌شود، اما انگیزه‌ی اصلی این همایش مجموعه‌ای از رویدادهای کاملا متفاوت است. جنبش‌های دانشجویی تابستان گذشته در ایران، مسئولان این بنیاد را بر آن داشت تا دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی ایران را به شکل‌های مختلف (از جمله برپایی چنین کنفرانسی) بررسی و ارزیابی کنند. هدف این بود که نمایندگان دیدگاه‌هایی را دعوت کنیم که در عین اختلاف نظر، طرفدار اصلاحات در ایران هستند. از همین رو می‌بینید که چند تن از میهمانان کسانی هستند که در سال‌های نخستین انقلاب، از آیت الله خمینی (ره) پشتیبانی کردند. مهم این است که این افراد امروزه در راه تحقق بخشیدن به اصلاحات دموکراتیک و تقویت جامعه‌ی مدنی تلاش می‌کنند و در این راه حتا خطرات سنگین شخصی را به جان می‌خرند.»

انجمن ایرانیان آزادیخواه (اورنج کانتی- کالیفرنیا)

انجمن ایرانیان آزادیخواه (اورنج کانتی- کالیفرنیا)

برنامه ماه می ۲۰۱۲

انجمن ایرانیان آزادیخواه

(اورنج کانتی- کالیفرنیا)

مسئله ملی

مقدمه ای بر طرح عدم تمرکز در ایران

توسط:

محسن نژاد

کنشگر سیاسی و از فعالین "جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک
ایران"

زمان:

یکشنبه ۲۰ می ۲۰۱۲

ساعت ۴ الی ۷ پس از نیمروز

محل برنامه:

Club House of University Community Association

Address: ۴۵۳۰ Sandburg Way – IRVINE, CA ۹۲۶۱۲

From Los Angeles: ۴۰۵ South – Culver DR (Right) – Michelson DR
(Left) – Pass ۴ blocks – Turn right on Sandburg Way

From San Diego: ۴۰۵ North – Culver DR (Left) – Michelson DR

(left) – Pass ۴ blocks – Turn right on Sandburg Way

ورودیه: ۵ دلار

(جهت تامین هزینه های محل برنامه)

دانشجویانی را که به دلیل ابراز عقیده زندانی شده اند آزاد کنید

دیده بان حقوق بشر

براساس این گزارش، از مارس ۲۰۰۹ تاکنون، ۴۳۶ دانشجو دستگیر، ۲۵۴ تن محکوم، و ۳۶۴ تن تعلیق و یا از دانشگاه اخراج شده اند. دفتر تحکیم همچنین ادعا می کند که مسئولین قضایی دست کم ۱۴۴ دانشجو را مورد بازجویی قرار داده اند و ۱۳ نشریه دانشجویی توسط مسئولین تعطیل شده است.

یکشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ ساعت ۰۷:۴۲

دیده بان حقوق بشر امروز گفت که مقامات ایرانی باید فوراً ده ها دانشجوی دانشگاه را که به دلیل ابراز عقاید سیاسی مسالمت آمیز خود در پشت میله های زندان هستند آزاد کرده و به آزار و اذیت فعالان دانشجویی در محیط دانشگاه ها در سراسر کشور پایان دهند. دیده بان حقوق بشر این درخواست را به عنوان بخشی از یک کمپین مشترک مطرح کرد که توسط دانشجویان ایرانی و بین المللی و گروه های حقوق بشری برای افشای سیاست های سرکوب سیستماتیک دولت علیه دانشجویان به دلیل فعالیت های سیاسی آنان راه اندازی شده است.

این کمپین خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط ۳۲ دانشجویی شده است که به اتهام جرائم مختلف امنیتی زندانی هستند. مقامات بسیاری از این دانشجویان را پس از برگزاری انتخابات بحث برانگیز ریاست

جمهوری چون ۲۰۰۹ دستگیر کردند و دادگاه انقلاب آنان را به اتهاماتی چون «تبلیغ علیه نظام»، «شرکت در تجمعات غیر قانونی»، و «توهین به مقام ریاست جمهوری» محکوم کرد. در نتیجه تمامی آنان مشخصاً به دلیل به کار بستن حقوقشان تحت قوانین بین المللی برای آزادی بیان، آزادی انجمن‌ها و تجمع صلح آمیز محکوم شدند. مسئولین امنیتی، اطلاعاتی و دانشگاهی در طی چند سال گذشته صدها دانشجوی دیگری را که از دولت انتقاد کرده بودند، تنبیه، تعلیق، و یا از دانشگاه اخراج کرده‌اند.

سارا لی ویتسون، دبیر بخش خاورمیانه دیده‌بان حقوق بشر، گفت: «دانشگاه‌های ایران به جای ارائه خدمات به عنوان مراکز آموزش عالی و مباحثه آزاد، به مراکزی برای مسکوت سازی مخالفان، خفه کردن حقوق اکادمیک، و تحمیل یک دست تفکر تبدیل شده‌اند.»

در تاریخ ۲۱ آوریل ۲۰۱۲ دو تا از بزرگ‌ترین گروه‌های دانشجویی ایران، دفتر تحکیم وحدت و دانش‌آموختگان ادوار دفتر تحکیم وحدت پیشگام راه اندازی کمپینی اعتراضی به نام «صدای دانشجویان دربند باشیم» شدند.

فعالان این کمپین را به مجرد انتشار گزارشی راه اندازی کردند که توسط دفتر تحکیم برای مستند سازی دستگیری‌های دانشجویان تهیه شده بود. براساس این گزارش، از مارس ۲۰۰۹ تاکنون، ۴۳۶ دانشجو دستگیر، ۲۵۴ تن محکوم، و ۳۶۴ تن تعلیق و یا از دانشگاه اخراج شده‌اند. دفتر تحکیم همچنین ادعا می‌کند که مسئولین قضایی دست کم ۱۴۴ دانشجو را مورد بازجویی قرار داده‌اند و ۱۳ نشریه دانشجویی توسط مسئولین تعطیل شده است.

احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران، وضعیت اسفناک دانشجویان ایرانی را در آخرین گزارش خود در مارس ۲۰۱۲ برجسته ساخته است. این گزارش، که به دنبال گزارش‌های مقدماتی که در ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۱ منتشر شده بود بیرون آمد، «موارد تکان دهنده نقض حقوق بشر» را توسط مقامات ایرانی مستند ساخت و از تداوم عدم همکاری ایران با نهادهای سازمان ملل انتقاد کرد.

در اواخر ماه آوریل، کامران دانشجو، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری اعلام کرد که «کسانی که در فتنه سال ۸۸ فعال بودند... حق ورود به دانشگاه‌ها را ندارند». وزارت علوم، نهاد اصلی تنظیم کننده دانشگاه‌ها در ایران، اقدام به تحرکات بحث برانگیزی در طول دوران

ریاست جمهوری احمدی‌نژاد برای «اسلامی سازی» دانشگاه‌های ایران کرده است.

ویتسون در این زمینه گفت: «مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد که این دانشجویان یک روز دیگر را در پشت میله‌های زندان سپری کنند، چه رسد به آنکه آنان از حق مسلم خود برای ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها محروم شوند. مقامات باید همه اتهامات وارده علیه این دانشجویان را باطل اعلام کرده و همه آنان را که به دلیل انتقاد از دولت زندانی شده‌اند آزاد کنند، و به سیاست‌های بیهوده خود مبنی بر منع دانشجویان از ادامه آموزش عالی به دلیل فعالیت‌های مسالمت آمیز سیاسی پایان دهند.»

کنفرانس گذار به کدام دمکراسی؟

احمد آزاد



اپوزیسیون جمهوریخواه، دمکرات و خواهان جدایی دین از دولت، باید قبل از همه با ایجاد یک بلوک قدرتمند وارد عرصه رقابت برنامه‌های با نیروها و بلوک‌های دیگری شود که خواهان مشروط نمودن رای و اراده مردم به میراث این یا آن خانواده و شخص هستند و یا این که منشائی مافوق اراده مردم را برای حاکمیت قائل هستند. این بلوک باید حول استقرار بی چون و چرای نظام جمهوری مکی بر اراده جمهور شهروندان کشور، استقلال و مخالفت با دخالت قدرتهای خارجی و حاکمیت ملی مردم ایران و برای پاسداشت آن در هر تحول سیاسی آتی متشکل شود.

در اوایل فروردین ما امسال کنفرانسی در واشنگتن با عنوان «گفتگو برای گذار به دمکراسی» برگزار شد. کمیته برگزار کننده طی سه اطلاعیه از برگزاری این کنفرانس و روند آن گزارشاتی منتشر کرده است. در بیانیه شماره سه این کمیته آمده است که «هدف کنفرانس ایجاد فرصت گفتگو برای فعالان سیاسی پیرامون پروژه‌های گذار به دموکراسی بود و در این راه موفق شد فعالان سیاسی را به بحث و تبادل نظر روی پروژه های راهبردی برای گذار به دموکراسی متمرکز

کند.» بیانیه تاکید دارد که ویژگی این کنفرانس، تقابل پروژه‌های مختلف با یکدیگر، «پروژه محوری» و عبور از بحث‌های نظری - تئوریک می‌بود. لذا از سازمانها و افراد خواسته شده بود تا «طرح عملیاتی خود برای "گذار ایران به دموکراسی" را به کنفرانس ارائه و آن را در میان شرکت کنندگان به بحث و بررسی بگذارند.» و دلیل این امر را کمک به «فعالان سیاسی روی برنامه‌های عملی به جای بحث‌های آکادمیک متمرکز و احیانا در آینده این برنامه‌ها را انسجام بخشیده و از آن نقشه راه ترسیم کنند.» در این بیانیه همچنین تاکید می‌شود که پرسش اصلی این کنفرانس «چگونگی گذار از دولتی مستبد به دموکراسی» بود که ظاهرا این پرسش پس از پایان کنفرانس همچنان بی‌پاسخ مانده است.

بیانیه شماره سه به هفت پروژه ارائه شده به این کنفرانس اشاره کرده و به اختصار به ویژگی‌های آنها می‌پردازد. نگاهی به این پروژه‌ها نشان می‌دهد که نه تنها تفاوت‌هایی در نقشه راه وجود دارد، بلکه از آن مهمتر، این پروژه‌ها یک مقصد واحدی را هم در نظر ندارند و در جستجوی گذار به «دمکراسی»های متفاوتی هستند. در واقع پروژه‌های ارائه شده به کنفرانس تعریف یکسان و یا هماهنگی از «دمکراسی» ندارند.

یکی از پروژه‌ها، پروژه اصلاح از درون تحت عنوان "دموکراسی دو مرحله‌ای؛ طرح بازگشت اصلاح طلبانه" بود که از سوی آرش غفوری از فعالان ستاد ۸۸ و از اعضای شاخه جوانان جبهه مشارکت، به اجلاس ارائه شد. بنا به گفته بیانیه این پروژه «نگاهی به درون و به اصلاح طلبان به رهبری آقای خاتمی داشت.» هدف پروژه بازگشت اصلاح طلبان از طریق انتخابات به قدرت است و تاکتیک پیشنهادی آن این است که: «برجسته سازی فعالیت سبزه‌ها و مرزبندی با اپوزیسیون برانداز ضد نظام به تقویت امکان حضور انتخاباتی اصلاح طلبانه کمک خواهد کرد. انتخابات ریاست جمهوری یازدهم اولین فرصت پیشروی اصلاح طلبان است.» در این خلاصه طرح «دمکراسی دو مرحله‌ای» توضیحی در مورد دمکراسی مورد نظر آن داده نمی‌شود ولی با توجه به شناختی که از اصلاح طلبان و مواضع سیاسی و نظرات آنها وجود دارد و بویژه با شناخت از نظرات خاتمی، به راحتی می‌توان گفت که در این پروژه تغییر نظام مذهبی حاکم بر ایران در دستور کار نیست و در بهترین حالت یک نوع «دمکراسی مذهبی» یا به گفته اصلاح طلبان استقرار «مردم سالاری دینی» را مد نظر دارد.

در کنار طرح آرش غفوری، پروژه "استراتژی انتخابات آزاد" امیرحسین

گنج بخش، نماینده سازمان جمهوریخواهان، طرح شد و «اساس این پروژه عبور سازمان یافته از جمهوری اسلامی و ساختن دموکراسی از طریق حاکمیت صندوق رای بود.» با توجه به توضیحات و شناختی که از سازمان جمهوریخواهان ایران وجود دارد، می‌توان گفت که پروژه اینان، رسیدن به یک دموکراسی پارلمانی، انتخابی بودن تمام مسئولین دولتی و حکومتی با رای مردم است. تاکتیک پیشنهادی نیز عبارت است از تبلیغ انتخابات آزاد به همراه تشکیل یک ائتلاف سیاسی، که بتواند با هدایت مبارزه علیه دیکتاتوری انتخابات آزاد را به حکومت تحمیل کند، بدون آن که ثبات اجتماعی را برهم زند. (از نظر اینان انقلاب ثبات اجتماعی را برهم خواهد زد!)

در گزارشی که از پنج پروژه دیگری داده شده، از نوع حکومت و دموکراسی مورد نظر آنها صحبتی به میان نیامده است بلکه عمدتاً به راهکارهای فرضی همچون، تشکیل آلترناتیو در خارج از کشور، «انتخابات برون مرزی» بعنوان راهکاری عملیاتی، دادن مأموریت به «منتخبین این انتخابات به نمایندگی از جامعه ایرانیان خارج از کشور» برای تلاش در راستای گذار ایران به دموکراسی، پیشنهاد شهریار آهی که همین طرح را با مکانیزم اینترنت و شبکه‌های اینترنتی بدون هرگونه انتخابات و واگذاری سمت نمایندگی به افراد، تحت عنوان «کنگره دیجیتالی» مطرح کرد، و... اشاره شده است. این پروژه‌ها همگی برای «گذار به دموکراسی» راهکارهایی را ارائه می‌دهند که سیمای دموکراسی مورد نظر آنها مبهم و گنگ طرح می‌شود. از سوی دیگر اما سابقه سیاسی طراحان این طرح‌ها و وابستگی سیاسی آنها آن چنان روشن است که به راحتی می‌توان بخش نگفته پروژه ارائه شده به کنفرانس را حدس زد. بطور مثال شهریار آهی فعال سیاسی طرفدار حکومت موروثی پادشاهی و یکی از چهره‌های شاخص سلطنت طلبان است و طبعاً پروژه‌ای که ارائه می‌دهد، نمی‌تواند چیزی جدا از پروژه سلطنت طلبان برای بازگشت نظام پادشاهی به ایران باشد. دموکراسی مورد نظر آنها نیز اگر مشابه نوع «دموکراسی» رضاشاه و محمد رضاشاه نباشد، در بهترین حالت دموکراسی مشروطه سلطنتی است.

در این نوشته قصد بر بحث آکادمیک پیرامون دموکراسی و تعاریف و برداشتهای گوناگون از آن نیست. در همین بیانیه کوتاه، ملاحظه می‌شود که حداقل سه نمونه از دموکراسی و سیمای حکومت آینده از سوی این پروژه‌ها ارائه شده است، دموکراسی دینی، دموکراسی پادشاهی و دموکراسی جمهوری پارلمانی. در سطح اپوزیسیون علاوه بر این سه طرح، پروژه‌های دیگری هم وجود دارند که نمایندگان‌شان در این کنفرانس

حضور نداشتند، وگرنه آنها نیز بر این تنوع می‌افزودند.

اپوزیسیون حکومت اسلامی پراکنده است و دلائل متعددی برای این پراکندگی می‌توان برشمرد ولی یکی از مهمترین این دلائل وجود برنامه‌های مختلف برای فردای برکناری این حکومت از قدرت است. شکست پروژه اصلاح طلبی و اخراج اصلاح طلبان از دستگاه‌های حکومت در چند سال اخیر، بر پروژه‌های آلترناتیو افزوده است و اگر تا قبل از خرداد ۷۶، کمتر کسی جرأت ارائه یک آلترناتیو مذهبی، ولو یک حکومت مذهبی «لایت» را داشت، اکنون این نیرو با طرح پروژه اصلاح حکومت از درون و استقرار «مردم سالاری دینی» تلاش می‌کند تا ضمن حفظ نظام مذهبی موجود، جایی برای خود در میان اپوزیسیون تاریخی حکومت اسلامی باز کند، اگرچه که این نیرو اپوزیسیون نظام نیست. (آرش غفوری در یادداشتی پس از کنفرانس و در مقابل سوالاتی که از وی درباره شرکتش در این کنفرانس شده با روشنی تمام می‌گوید که: «من به نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران باور دارم، به قانون اساسی ملتزم هستم و به جنبش سبز در معنای اصلاح طلبانه آن که در منشور جنبش سبز ارائه شده است وفادارم... تنها موردی که در مورد من، به درستی گفته شد صحبت‌های آقای دکتر نوری علا بود که گفتند شما اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیستید، بلکه بخشی از نظام موجود هستید که می‌خواهید به قدرت برگردید. من هم تایید کردم.»)

اختلافات اپوزیسیون حکومت اسلامی جنبه‌های گوناگونی دارد ولی می‌توان آنها را به دو دسته مجزا تفکیک کرد: اولی اختلاف بر سر نوع حکومت آینده، پس از برکناری این حکومت است که در همین نوشته حداقل سه مورد برشمرده شد. دیگری اختلاف بر سر چگونگی رسیدن به این هدف است، بطور مثال در جمع نیروهای جمهوری خواه سکولار-لائیک، بخشی بر همراهی و ائتلاف سیاسی با اصلاح طلبان دینی تاکید دارند، در حالیکه بخش دیگر بر استقلال از جناح‌های حکومتی و پیشبرد یک برنامه مستقل جمهوری‌خواهی پای می‌فشارند.

می‌توان بر سر نقشه راه، آنجا که هدف نهائی مورد توافق است، به بحث و گفتگو نشست و باید نیز چنین کرد. چنین گفتگویی سازنده و چنین ائتلافی ممکن و پایدار خواهد بود. اما چگونه می‌توان پیرامون نقشه راه بحث کرد و «طرح عملیاتی» ریخت، زمانی که مقصد این راه‌ها یکی نیستند. معیار ائتلاف چیست؟ با حذف هدف پروژه سیاسی از برنامه ائتلاف به منظور گسترده تر کردن حوزه موثلفین، عملاً سیاست «نفی» به محور ائتلاف تبدیل خواهد شد و بقولی این ائتلافی خواهد بود از «بغض معاویه و نه از حب علی».

کمیته برگزار کننده هیچ توضیح نمی‌دهد که چگونه می‌توان پیرامون هدفی که خود ناروشن بوده و مورد توافق شرکت کنندگان نیست، کنفرانسی به جهت رسیدن به یک نقشه راه سازمان داد. آیا این جلسه و جلساتی از این دست، از همان ابتدا محکوم به شکست نیستند؟ چگونه می‌توان حول «گذار به دمکراسی در ایران» به تفاهم و توافق رسید، در حالی که برداشت و تعریفی یکسان از خود «دمکراسی» در بین شرکت کنندگان وجود ندارد؟ آیا این امر بدیهی از دید برگزارکنندگان پنهان بوده است؟ دشوار بتوان پذیرفت که آنها با اختلافات نظری در میان دعوت شدگان به این کنفرانس پیرامون مضمون حکومت آینده و رابطه آن با دمکراسی بی‌اطلاع بوده باشند.

اپوزیسیون در کلیت خود با تردید با چنین تلاش‌هایی برخورد می‌کند و بی‌دلیل نیست که از شصت نفر دعوت شده به این کنفرانس تنها بیست نفر پذیرفته‌اند. هدف برگزارکنندگان از چنین کنفرانسهایی چیست و آنها در جستجوی چه هستند؟ آیا هدف، آلترناتیوسازی از طریق کنار هم نشاندن سلطنت طلبان، اصلاح طلبان و اپوزیسیون دمکرات و چپ است؟ پاسخ این پرسش را سازماندهندگان این گونه جلسات باید دهند. اما یک نکته روشن است، و آن کم‌کاری و بی‌اعتنائی جمهوریخواهان دمکرات و لائیک و چپ‌ها به امر تشکیل یک ائتلاف سیاسی جمهوریخواه است که زمینه را برای این گونه جلسات فراهم می‌کند.

اپوزیسیون جمهوریخواه، دمکرات و خواهان جدایی دین از دولت، باید قبل از همه با ایجاد یک بلوک قدرتمند وارد عرصه رقابت برنامه‌ای با نیروها و بلوک‌های دیگری شود که خواهان مشروط نمودن رای و اراده مردم به میراث این یا آن خانواده و شخص هستند و یا این که منشائی مافوق اراده مردم را برای حاکمیت قائل هستند. این بلوک باید حول استقرار بی‌چون و چرای نظام جمهوری مکی بر اراده جمهور شهروندان کشور، استقلال و مخالفت با دخالت قدرتهای خارجی و حاکمیت ملی مردم ایران و برای پاسداشت آن در هر تحول سیاسی آتی متشکل شود.



دلنوشته ای از بند چهار زندان رجایی شهر کرج

منصور اسانلو



با دلی خونین به استقبال اول "ماه می" میروم، نمیخواستم حرف بزنم و یا بنویسم، شاید از روی ترس، شاید به خاطر اشتیاقی که خانواده‌ام برای دیدن و بودن با من دارند و البته تاوان حرف زدن در زندان سنگین است، همانطور که وقتی به شرایط بد و غیر انسانی و نداری زندانیان در سال گذشته اعتراض کرده و با مسئولین زندان و دادستانی گفتگو کردم، یک سال زندان به حکم قبلی‌ام در کمال بی‌رحمی اضافه شد.

با دلی خونین به استقبال اول "ماه می" میروم، نمیخواستم حرف بزنم و یا بنویسم، شاید از روی ترس، شاید به خاطر اشتیاقی که خانواده‌ام برای دیدن و بودن با من دارند و البته تاوان حرف زدن در زندان سنگین است، همانطور که وقتی به شرایط بد و غیر انسانی و نداری زندانیان در سال گذشته اعتراض کرده و با مسئولین زندان و دادستانی گفتگو کردم، یک سال زندان به حکم قبلی‌ام در کمال بی‌رحمی اضافه شد.

آخر من هم آدم هستم با تمام نقطه ضعفهای انسانی، آزاد شدن و با خانواده بودن را دوست دارم، مثل همه انسان‌های با شعور و با احساس، همسر، فرزندان، مادرم و باقی افراد خانواده و فامیل می‌خواهند که هر طوری هست کاری کنم که در عین حفظ شرافتم هر چه سریعتر آزاد شوم تا به جراحی قلب بپردازم تا حادثه ای جدید برایم

در زندان نیافرینند و یا دوباره به میزان جسم اضافه نکنند، خصوصا حالا که از باقی حکم (از هر دو حکم) فقط چیزی حدود یک سال و نیم باقی مانده است و در عین حال از بیماری قلبی و دیسک کمر و مشکلات بینایی ناشی از جراحی چشمانم به هنگام دستگیری و بعد از ضرب و شتم‌هایی که شدم، حساسیت پوستی و ریوی که دارم در رنجم.

من هم همین را دلم می‌خواهد ولی چه کنم وقتی با خیل درد و رنج‌هایی که دیگران می‌کشند و در جلوی چشمانم چون شمع می‌سوزند و آب می‌شوند روبه رو می‌شوم، مثل محسن دکمه چی که بیرحمانه به دار ستمگری سپرده شد و همینطور مثل علی آقا صارمی، فرزاد کمانگر، فرهاد وکیلی، مهدی اسلامیان، علی حیدریان و دیگران، و یا ده‌ها و صدها نفر دیگری که به دلیل بیکاری و فقر و نداری و کم فرهنگی و کم سواد و اسیر و دربند می‌شوند و ناخواسته به فساد و تباهی و جرم و جنایت کشیده می‌شوند، آنانی که روزی از بطن مادر بیگناه و پاک پا به این دنیای ناسازگار گذاشته‌اند.

طی چند سالی که در زندان‌ها و بندهای مختلف گذرانده‌ام چه فساد و تباهی، رنج و خشونت و جنایتی که دیده و شنیده‌ام، دامنه رنج کشیدنم و دانایم در درک ژرفای مهلک سیستمی ناهمگون بر گستره جان آدمیان گسترشی شگفت یافت، آنقدر که سکوت و سکون در برابر آن، ظلم به حقوق بشر است.

دردی عمیق و جانکاه در جانم می‌افکنند که هم چون آتش مرا هر لحظه می‌سوزاند و خاکستر می‌کند و دوباره می‌سوزاند و خاکستر می‌کند، گویا که در دورترین جاهای جهنم بسر می‌بریم؛ جهنمی که به قدر یک تاریخ پرستم سیاه است..

با سخن گفتن از آتش و دود و جهنم که در بیرون و درون وجودم در هر سو شعله می‌افکند به استقبال روزی کارگر میروم، با دیده خونبار و دلی دردمند شده از آمال و آرزوهایی که بر باد رفته است و طوفان خشم جایگزین آن شده است. دلم می‌خواست این روز اول ماه می (۱۱ اردیبهشت) به روز خشم هم میهنان و همکارانم تبدیل شود، به روز خشم همه مزد بگیران ایران،

با نگاهی به اوضاع، درد دل‌هایم را به روی این سپیدی کاغذ می‌ریزم، هر روز که می‌گذرد شرایط اقتصادی بیشتر بر ما فشار می‌آورد، تا قبل از نوروز شانه تخم مرغ را از فروشگاه زندان ۱۷۰۰ تومان می‌خریدیم، که به یکباره قیمت آن به ۵۷۰۰ تومان افزایش یافت و حالا فروشنده

از قیمت ۶۰۰۰ تومان سخن می‌گوید. این نمونه^۴ است از بالا رفتن قیمت تمام اقلام خوراکی، که ما مردم مصرف می‌کنیم.

روزنامه‌هایی را که اجازه می‌دهند ما بخوانیم را ورق می‌زنیم.. (چند کلمه ناخوانا)... مجلس آقایان برای ترتیب پرداخت ۱۲ میلیارد تومانی به دولت.

متوقف شدن کار بسیاری از واحدهای تولیدی به دلیل عدم توان تنظیم کردن هزینه‌های تولید یا قیمت فروش یا ادامه کار با حدود ۳۰ یا ۲۰٪ توان تولید که نتیجه‌اش بیکار شدن یا کم کار شدن صدها هزار کارگر است، افزایش ناگهانی قیمت گاز و بنزین، گازوئیل و دیگر سوختها و مواد پتروشیمی که فریاد خانواده‌ها و تولید گران یا رانندگان اتوبوس، کامیون داران، صاحبان تریلر و دیگر وسائل نقلیه را در آورده است. افزایش اجاره خانه‌ها و رشد قیمت کهکشان‌ی گاز مصرفی خانواده‌ها که توان پرداخت پول گاز اعلام شده در قبضها را ندارند.

بازتاب این اخبار و فریاد اعتراض ملی به درون مجلس آقایان کشیده شد و برخی از نمایندگان مجلس توضیحات نمایندگان دولت را نپذیرفته و دست به تشکیل کمیته‌ای برای تجدید نظر در قیمت گاز زدند، قبل از آن هم اعلام کرده بودند که مردم طی سه ماه و بصورت قسطی بهای قبضها را بپردازند، پس نتیجه می‌گیریم قبض بعدی هم که می‌آید تاریخ آخرین تصفیه حسابش به شش ماه بعد می‌رسد و قبض سوم به نه ماه بعد و همین طور سه ماه سه ماه پرداختها عقب می‌افتد. یعنی عملاً مردم که نمی‌توانند پولی بپردازند چیزی نمی‌پردازند، چون با دستمزد کم و هزینه بالا عملاً پولی ندارند که بپردازند. مشخص نیست در مقابل میلیون‌ها نفر که نمی‌توانند چنین مبلغی را بپردازند چکار می‌خواهند بکنند.

از سوی دیگر افزایش بی‌رویه قیمت ارز خارجی و طلا، چشم انداز عدم اعتماد به سرمایه گذاری در بخشهای تولیدی و اقتصادی را نشان می‌دهد، رشد ۱٪ اقتصاد در سال ۱۳۸۰ و رشد ۰٪ در سال ۱۳۹۰ گویای کوران شدید اقتصادی حکومت است.

برگشت میلیون‌ها چک بانکی بی‌انگرم عدم توانایی بسیاری از افراد در اجرای تعهدات مالی خود می‌باشد که منجر به فرو ریختن ته مانده اقتصاد بازاری- وارداتی متکی به فروش نفت است، این بساط یعنی بیکاری میلیون‌ها کارگر دیگر و سیل جدید کارگرانی که برای ارتزاق، شغل جدیدی پیدا نمی‌کنند. نتیجه‌اش اجبار به پذیرش مشاغل پست با

دستمزدهای گریه آور بین ۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان ماهیانه به خصوص از سوی بسیاری از زنان سرپرست خانواده، دختران جوان و پسران جوان کارگر در مشاغل خدماتی، تولیدی کارگاههای کوچک یا متوسط خانگی است.

واردات بیرویه کالاهای چینی و دیگر کشورهای ظاهرا همراه سیاسی آقایان که همیشه در بزنگاهها نیز ایشان را رها میکنند از سوی حزب موئلفه و اتاق بازرگانی به سرپرستی آقای عسگر اولادی و شرکا به صورت قاچاق یا قانونی علاوه بر صنایع کفش و پوشاک، موبایل، مبلمان، لوازم خانگی، مرغداری، برنج و حتی میوههای وارداتی را در بر میگیرد در کنار رانت خوارهای کلان دیگری که با استفاده از اسکلههای خصوصی و نظامی و مهره درشتهایی که سالهاست مردم منتظر معرفی شدن آنها هستند، در ورشکستگی صنایع داخلی و حتی کشاورزی و باغداری در تمام رشتهها نقش دارند، که این خیانت ملی، میلیونها کارگر شهری و روستایی را بیکار کرده است و به رشد حاشیه نشینی و در نهایت به بدبختی محرومان آنجا منجر شده است.

عدم اجرای تعهدات دولتی در مورد رفع بیکاری و بیمه کردن همه بیکاران، بر باد دادن میلیاردها تومان در برنامه ایجاد مشاغل کوچک و خانگی زود بازده و در هم ریختگی روابط بازرگانی به گستردگی بیشتر بیکاری و از بین رفتن امنیت شغلی همه مزد بگیران انجامیده است، تا انجایی که افرادی که مشاغل ثابت هم داشتند از چرخه این ناامنی در امان نمادهاند، سرکوب اعتراضات کارگری، پرداختن دستمزدهای کارگری، اخراجهای فردی و دست جمعی مزد بگیران از محیطهای کار، جلوگیری از تشکیل یابی کارگری و دیگر مزد بگیران، زندانی و بازداشت کردن فعالان کارگری و رهبران آن، عدم اجرای قولهای که به نهادهای بین المللی کار همچون سندیکای (ILO) و دیگر نهادهای حقوق بشری در جهت رعایت حقوق اتحادیههای سندیکایی و آزادی نمایندگان کارگران و معلمان و روزنامه نگاران و دیگران داده بودند از دیگر مصداقهای عدم اجرای قانون کار، عدم اجرای تعهدات بین المللی در چهارچوب مساوات و کنوانسیونهای سازمان جهانی کار (ILO) است.

در زمینه اجتماعی با رشد فزاینده فساد، حوادث تلخ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، گسترش انواع جرم و جنایتها، بیماریهای روانی، افسردگی و از دست رفتن ارمانهای والای انسانی و دیگر دوستیها و جمع اندیشیها روبرو هستیم. فحشا و اعتیاد بیداد میکند، اینجا از بام تا شام صدها نمونه از انسانهای مستحق شده به دلیل سوء مدیریت

حاکمان را می‌بینیم که خانواده‌هایشان فرو پاشیده یا در حال فروپاشی است. این قربانیان نظام نا عادلانه ناخواسته به محاق تیره سودجویی و به بی‌باوری به بنیادهای انسانی همچون رحم و شفقت و انسان دوستی در غلطیده‌اند و چون از مدیران اجتماع هیچ حمایت و دلسوزی ندیده‌اند به شقاوت رسیده‌اند. اکثر آنها کارگران بیکار شده یا جوانان هرگز کار نیافته یا مزدبگیرانی که دستمزد آنها کفاف هزینه‌های معمولی زندگی آنان را نداده است می‌باشند.

بارها و بارها پای صحبت آنها نشسته‌ام، آنها ناامید، بیکار، بی‌هدف و بی‌آینده رها شده‌اند. حالا در استانه اول ماه می، روز جهانی کارگر چه دارم که بگویم جز بیان همین دردهای که می‌بینیم و توکل به تشکل یابی کارگران شاغل و پیدا کردن راه اتحاد آنها و کارگران بیکار و خانواده‌هایشان با سایر طبقات اجتماعی در اعتراضیه وضعیت موجود و برپایی اعتصابات و تحریم‌ها و حاضر شدن در اعتراضاتی که در پیش رو است.

در شرایطی به استقبال اول ماه می می‌رویم که دیکتاتوری و استبداد حاکم با روشهای فاشیستی مانع هرگونه حرکات اعتراضی شده‌اند و عملاً به مردم می‌گویند از فقر و گرسنگی سختی بمیرید و صدایتان هم در نیاید.

تمامی آزادیهای بیان شده در قانون اساسی و حقوق بین الملل و کنوانسیونهای جهانی را زیر پا گذاشته‌اند و مانع آزادی بیان و رسانه‌ای و تشکل یابی مستقل کارگران، کارمندان، پرستاران، پزشکان، معلمان، هنرمندان، اساتید دانشگاه‌ها، و دانشجویان و حتی صنوف صنعتی و خدماتی و کشاورزی می‌شوند. عملاً امکانات تصمیم‌گیری در مشت تعداد محدودی از کارگزاران قرار گرفته است که حتی تصمیمات و آرای مدیران دولتی، قضایی و مقننه را نیز نقص می‌کنند و به جای همه تصمیم می‌گیرند. هم اکنون نیز بر علیه احمدی‌نژاد و مشایی موضع می‌گیرند و آنها را فتنه تیره و سیاهی می‌دانند که بزرگ‌ترین فتنه در طول ۳۰ سال گذشته بوده است!.

روشن است در شرایط حاضر ما مزد بگیران و بیکاران که به جز نیروی کار و استعداد خود چیزی برای عرضه کردن و در جهت تامین مایحتاج گذران عمر خود و خانواده‌هایمان نداریم و سازندگان واقعی جامعه هستیم چیزی از دعوای اقایان در داخل حکومت گیرمان نمی‌آید، آیا یارانه‌هایی که این چند ماه به ما داده‌اند در مقابل این گرانی وحشتناک توانست کاری برای ما بکند؟ راستی هنوز قبضه‌های آب و برق و

تلفن نیامده است، بعید نیست طوری بشود که نان خالی هم دست ما نرسد. تا به انجا نرسیده با سایر اقشار گرفتار و ناراضی جامعه باید به هم پیوندیم و در جهت رسیدن به آرزوها و نیازهای خود تلاش کنیم. بدون باور به خود و بدون شجاعت، بدون کوشش برای کسب آگاهی و بدون همراهی عملی به جایی نمرسیم و در همین وضع نابسامان فعلی و بدتر از آن دست و پا خواهیم زد.

آینده فرزندانمان چه میشود هر روز بلای تازه‌ای بر سرمان خواهد آمد برای تامین زندگی خود و خانواده‌هایمان برای بهره برداری از شادبهای زندگیمان باید که بجنبیم، برای داشتن یک جامعه متعادل اجتماعی و بهره‌مندی مردم از حداقل‌های انسانی و طبیعی، چاره‌ای نداریم به جز اینکه تکاپویی کنیم و دستهای دیگر را بیابیم و کار نیمه کاره را تمام کنیم.

همراه شو عزیز / همراه شو رفیق / تنها نمان به درد / کاین درد مشترک / هرگز جدا جدا درمان نمیشود / دشوار زندگی هرگز برای ما / بیرزم مشترک / آسان نمیشود / همراه شو، همراه شو، همراه شو رفیق

اول ماه مه روز جهانی کارگر (۱۱ اردیبهشت) در همه جا، با همگان، در کوی و خیابان، در پارک‌ها، در سر هر میدان، در کارخانه‌ها، متروها، اتوبوس‌ها، تاکسی‌ها، از خودمان یادی کنیم، کاری کنیم کارستان.

منصور اسانلو

هشتم اردی بهشت ۹۰ - سالن ۱۲ بند ۴ زندان رجایی شهر کرج

منبع: خبرگزاری هرانا